

ذر باره

بحران درون سازمان

چریک های فدائی خلق و ریشه های آن

قسمتی از مباحثت و اسناد

نخستین پلنوم سازمان حربیکهای فدائی خلق

نسرای: گروهی از هواداران

بها و به ۳۰ ریال

در حالیکه، ماهها از تشکیل نخستین پلنوم سازمان چریکهای فدائی خلق میگذرد، هنوز استاد و رهمندوها و نتایج این پلنوم منتشر نشده است. این پنهانکاری از توده‌های سازمانی و هواداران، با آن صداقتی که همواره مشخصه سازمانهای راستین انقلابی است، در تناقض است. در پس پنهانکاری همواره بی اعتمادی وجود دارد، و حال آنکه گسترش پایگاههای توده‌ای و طبقاتی سازمان چریکهای فدائی خلق پیتابه پیشاهمگ کمونیستی جنبش انقلابی ایران، در گروجبل اعتماد و اطمینان عمیق اشاره هرچه وسیع‌تر و انبوهتر زحمتکشان و بخصوص طبقه کارگر است. تا به توده‌ها اعتماد نداشته باشیم قادر نیستیم اعتماد آنها را بدست آوریم، بزرگترین دستاوردهای سازمان بودند از آن مشی محفل حاکم بود که جدا و بیگانه و بی اعتماد به توده‌ها سودای انقلاب رهائی بخش داشت. اگر این وداع با گذشته نخواهد در عمل بازتاب یابد و ایمان به توده‌ها بصورت اعتماد عمیق به آنها تجلی کند، میتوان گفت که هنوز با این گذشته، تسویه حساب انقلابی انجام نگرفته است. شاید بیم از دست دادن تعدادی از اعضاء و هواداران سازمان، عامل عده عدم انتشار آنگاهی‌های مریبوط به پلنوم است. در حالیکه این پلنوم درست با این انتظار و رسالت تشکیل شده تا به برآسان مصلحت طلبی، نه به دلخواه این یا آن جریان گوناگون که در طیف «فدائیان خلق» جای دارند، بلکه بر پایه مجموعه تصریبات توریک و پرانتیک که واقعیات عینی آنها را دست چن و نصیبی کرده است و بهمین دلیل با روح مارکسیسم-لنینیسم سازگارند، به نشت و بحران ایدئولوژیک و سازمانی که مجموعه سازمان و طیف گسترده‌حول و حوش آنرا در برگرفته، پایان دهد. این مهم قاطعیت و عزم انقلابی می‌طلبد و ضروری است که در راهش کمیت تصادفی، دچار سوءتفاهم و نایبی‌گیر قربانی شود، تا گیفت پروانزی سازمان نجات یابد.

بنظر ما دستاوردهای پلنوم، گام بزرگی در این جهت است و بهمین دلیل به انتشار این استاد که حاصل راهی دشوار و خونین و تجریه‌ای طولانی، دردناک و قهرمانانه است مبادرت می‌ورزیم. عقیده داریم مباحث و رهمند های پلنوم به پاکازی و انسجام سازمان چریکهای فدائی خلق و ارتقاء کیفی آن پاری میرساند و امر آن عمل جراحی لازم و سلامت آفرین را که مدتهاست در دستور روز سازمان قرار گرفته، اما به طفه برگزار میشود، به پیش میراند. رفقاً، توانایی ما در اینوی ما نیست، در حقانیت ماست. اینکه ما خود را از موضع دیروز خویش فراتر کشیده‌ایم، نشانه ضعف نیست، دلیل نیروی حیاتی ما و صداقت انقلابی سازمان ماست. انتشار هرچه وسیع‌تر استاد آموزنده پلنوم و بحث و بررسی هرچه بیشتر درباره آنها جدی ترین و عملی ترین قدم در مسیر وحدت ایدئولوژیک و سازمانی ماست، امیدواریم بدبان انتشار گزیده جامع بخشی از استاد پلنوم، من کامل این استاد و مباحث را نیز بزودی در اختیار جنبش مارکسیستی ایران که نبض آن در سازمان پراقتیخار ما من طبل، قرار دهیم. با ایمان به پیروزی گروهی از هواداران سازمان چریکهای فدائی خلق ایران

## مباحث گروه ۳ - گفتار اول

### ویژه بحث ۱

۵: من اعتقاد دارم در گذشته ثوریهای ما انحرافاتی از مارکسیسم - لینیسم داشته و در مجموع ما جریانی روبه تحولیم، بعارت دیگر مجموعه حرکات گذشته سازمان مضمونی نکاملی داشته و درجهت پرولتاریا بوده است. مبارزه ایدنلولزیک در درون سازمان در گذشته پیش میرفه است. علل درونی انحرافات گذشته ما هر زمینه‌های مختلف است. نقطه نظر بیرونی انعکاس بحثان ایدنلولزیک در جنبش کمونیستی در جهان یعنی رویزیونیسم و مائویسم که مارکسیسم را هر کدام بنویه خود به انحراف کشانده بود. در انحرافات سازمان بی شایر بوده است. ساده‌نگری و برخورد ابتدائی با مارکسیسم نتیجه انعکاس افکار مائویستی ما بوده است که بمراتب که سازمان به جلویی آمد و رشد میکرد انحرافات آن زدوده میشد. ریشه‌های انحراف را تشفیف ایدنلولزیک میدانم که در برخورد با پرسوه قیام و واقعیات خود را بصورت خطوط مختلف ایدنلولزیک نشان داد. پیون ما در گذشته دچار انحراف چپ بوده ایم خطر انحراف به راست در شرایط کنونی ما را تهدید میکند و برای برگاری از این امر پیوند مبارزه ایدنلولزیک با پرایتیک جامعه ضرورت دارد. علت تضادهای درونی کنونی بر سر این نیست که ما مطلقاً گذشته را قبول داشته باشیم یا نداشته باشیم، بلکه مسئله بر سر چیزگونگی پذیرش و با رده گذشته است. نایاب از این واقعیت چشم پوشیم که در شرایط کنونی خطوط کاملاً روش ایدنلولزیک در سازمان وجود ندارد، همچنین در سطح جهانی یک جریان سالم ایدنلولزیک با این امور نیست تا راهنمای حرکات م.ل.ها باشد و ما یاری دهد. این مسائل خود به ابعاد بحثان میزند و آن را گسترش می‌بخشد. در شرایط کنونی که سازمان نفوذ نهاده ای زیادی دارد ما قادر خواهیم بود که انحرافات گذشته را در بک مبارزه ایدنلولزیک پیگیر و مرتبط با توده‌ها و طبقه اصلاح نمائیم.

۶: آیا در گذشته ثوریهای ما مارکسیستی - لینیستی بود یا تقاطعی؟

۷: التقاط به مفهوم اینکه اندیشه‌های غیر مارکسیستی در افکار و عقاید و طرز نقی ما شکل گرفته بود درست است. در زمینه‌های مختلف اشتباهاتی داشته‌ایم. بنتظر من بین رفقا مسعود و بیرون تقاضی اساسی وجود دارد. رفق مسعود و شد مبارزه طبقاتی را بطور عنی نمی‌بیند اما رفق بیرون می‌بیند ولی دچار اشتباه است.

۸: تا موقعی که ما انحرافات گذشته را مشخص نسازیم چگونه خواهیم توانست با این انحرافات مبارزه کنیم؟

۹: انحرافات گذشته ما در حرکات حال و آینده ما مؤثر است. برای اصلاح خود، برای برخوردی دیالکتیکی و صحیح، برای اینکه دوباره دچار اشتباه و انحراف نشویم باید مبارزه ایدنلولزیک را با حرکات جامعه و با مبارزه طبقاتی مرتبط سازیم.

۱۰: رفق در جانی مطرح کرد که رفق جزئی در مورد مباحث مسائل را درست می‌بیند ولی در سازماندهی و تاکتیک مبارزه طبقاتی دچار انحراف و اشتباه می‌شود، این تناقض آیا ناشی از برخورد غیرمارکسیستی وی با مسائل نیست؟

۵: رفیق پژن در ک درستی از شرایط عینی دارد و ساخت را درست تحلیل میکند، ولی در سازماندهی مبارزه طبقاتی چار اشتباه میشود، درست بودن دید و نظرات او در یک قسمت، درست بودن نظرات وی در زمینه دیگر را الزاماً بدنیال ندارد.

## رویشه بحران ۲

۱۰: بنظر من در بطن مشی گذشته آنچه به غلط با درست مشی چریکی خوانده می شود تناقضی آشکار وجود دارد. درینش حاکم بر سازمان که در آثار تئویک اولیه سازمان منعکس است، دو نظریه و اندیشه متناقض یکی پرولتاری و دیگری غیر پرولتاری دیده میشود. ذهنی گرانی رفیق مسعود ما را به نیزه با ماتر بالاسم دیالکتیک رهنمود میشود. بنظر من نظریات پژن نیز ادامه همین طرز تفکر است، بدون اینکه تحول گیفی در آن دیده شود. یک چنین سیستم فکری التقابلی در بطن خود دجار بحران است و یک چنین بحرانی در رابطه با واقعیات مرزا در حال تشید است. از آنجا که این سیستم فکری قادر به تحلیل مسائل جامعه و چنیش نیست ضرورت دگرگونی آن و جایگزین سیستم نوین دیگری مشهود نمیشود و دو طرز تلقی متصاد باهم از مسائل بروز مینماید. واقعیات عینی و عدم امکان پاسخگویی تئویک به آنها با تئوریهای گذشته زمینه شکستن این تفکر را در ذهنیت ما فراهم ساخت. این تحول نه در رابطه با اندیشه ما، بلکه در رابطه با فشار واقعیات عملی گردید. بنظر من از بعد از قیام تاکون عملکردهای سازمان ترکیبی مخلوط و التقابلی از دو بینش متصاد فوق است.

۵: این تحول گیفی انجام پذیرفته است یا خیر؟

۱۰: منظور من غالب شدن وجه خاصی نبود، من این طرز تفکر را در حال تغییر و نکامل می بینم. بنظر من تحول گیفی موقعی کاملاً بوجود خواهد آمد که چارچوب کلی سیستم فکری گذشته زدوده شود.

۹: تفکر جدید که ناشی از تغییر و تحول در نظریات گذشته ما شد و تضاد آن با سیستم فکری گذشته در درون تشکیلات به صورتهای مختلف بروز کرده و در شرایط کنونی به اوج خود رسیده است، اما این تحول بصورتی نیست که هنوز ادعای کیم تغییری گیفی انجام پذیرفته است.

۵: از دو خط فکری و دو تفکر که با یکدیگر در تضاد هستند صحبت میشود، این دو طرز تفکر چیست؟ کدام دو بینش متحجم در برابر هم قرار دارند؟

۹: من از دو دیگاه صحبت میکنم. قدیم و جدید که در تناقض باهم هستند، اما بدلیل عدم وجود مبارزه ایدئولوژیک خط و مرزهای بین آنها دیده نمیشود.

۵: توضیح پذیرید، تضاد بین این دو طرز تفکر بطور عینی کجا خود را نمایان می‌سازد؟ اساس نگرش جدید که با وجه دیگر در تضاد است چیست؟

۹: رویشه بحث کنونی در این است که آیا ما در گذشته مارکسیست بوده ایم یا خیر؟ آیا شیوه پرولتاری یکاربرد ایم یا نه؟

۵: برخورد با گذشته، چگونگی سبک حرکات ما و صحت و سقم آن را مشخص نمی‌سازد، عینیت حرکات است که مشخص کننده حرکات کنونی ماست. شیوه برخورد ما با گذشته دارای اهمیت تعیین کننده است، ما نمی توانیم یک چارچوبه فکری را قبل از آنکه سیستم فکری جدیدی جایگزین آن نمائیم، نهی کنیم.

۶: این مسئله که یک پدیده نقد نمیشود، بدون یک چارچوبه فکری می‌نماییم که جدید درست است. ولی ما میتوانیم با برخورد به بنیادهای اساسی یک تفکر بنیادهای اساسی تفکری جدید را هریت پوشیم. ما مقولات اساسی و مبانی یک تئوری را مورد پرمش قرار میدهیم. ما قیام، رابطه پیشنهادگ و توده... را در تفکر رفیق مسعود نقد میکنیم. طرز تفکر جدید ملهم از این برخورد است. این بینش جدید در جریان خود تکامل می‌یابد. این تحولی است که آغاز شده ولی بهیچ وجه هنوز منضم نگردیده و قطعیت نیافته است.

۵: من گذشته را نقد کردم، ولی هنوز آن را می‌نماییزه نکرده‌ام. همچنین طرف مقابل هم ۶ همینطور، این تضاد در واقع تضادهای ساده نیست، پیچیده است. باید با تعمق بیشتری آن را بررسی

کرد. عملکرد این تضاد در کجا بود؟ این نگرش جدید خود را در چارچوب عینیت کجا نشان داد؟

۱۰: سیاست‌های شناوه اخیر با توجه به عملکردهای المقاطعی دو طرز تلقی، متأسفانه قادر به ارائه فاکتی مشخص نیست. بنابراین در این مقطع ما تواهیم توائیت بین این دو دیدگاه و حرکات عملی ناشی از آنها تفکیک قابل شویم. شاید اگر به بررسی تک‌تک سیاست‌های بعدازقامت سازمان پژوهشیم توانیم تأثیرات این دو جریان را مشخص کنیم.

۱۱: گذشته، خود را در پندتند. حرکات کوتی ما چه در سیاست، چه در تشکیلات و چه در خصلتها و... نمایان می‌سازد، هنوز نظریات ما المقاطعی است، بنظر من بازگشت به عینیات ما را به ریشه‌های بحران رهنما می‌کند. شیوه برخورد با بحران منشأ ایدنولوژیک دارد که باید قبل از هرچیز به آن پرداخته شود.

### ریشه بحران ۳

۱۲: در شرایط کوتی بحران ناشی از این دو شیوه تفکر را نشان دهید و عملکرد آن را مشخص سازید.

۱۳: از ابتدای حرکت تا به امروز سازمان همواره تئوریهای خود را نفی کرده است. علت اصلی این پندتند در تفکر گذشته ما نهفته است. در درون سازمان در مقاطعی بطور اساسی حرکات به بن بست کشیده شده بود. ضربات سال ۵۵ باعث فروکش مبارزه ایدنولوژیک که از ۴۴ آغاز گردیده بود، شد. در آستانه قیام باز واقعیات تئوریهای ما را به کناری زند. ما تازه توده را درک کردیم. بعداز قیام ما می‌خواستیم همه جا را قبضه کنیم این اشتباه ناشی از آن تفکری است که می‌گویید: «چریک خود حزب امانت». آن اشتباههای آن پرها دادن به خود همه و همه عارضه تفکر گذشته ماست. سیستم گذشته به ما می‌آموخت که در تمام عرصه‌ها فقط و فقط پراتیک است که عده است. این طرز تلقی نادرست عملی ما را به آنجا کشاند که امروز می‌گویند پراتیک دیگر کافی است. این تفکر همان عنصر جدیدیست که در حرکات کوتی ما امروزه وارد شده است. این همان تناقضات ایدنولوژیک است که اشاره می‌کنیم. این شیوه تفکر، این یا آن جریان، این یا آن فرد نیست. این تضادیست که بین کل نگرش سازمان و همه رفقاء کوتی موجود است. من اعتقاد ندارم که این تغییرات ما را م.ل.های کبیری کرده است. ما نازمانی که روی مقولات اساسی به جمع‌بندی مشخص نویسیم نمی‌توانیم ادعایی مش پرولتری داشته باشیم.

۱۴: سیستم فکری گذشته در واقع شکلی است که امروزه با محتوای تحولی کوتی سازمان در تضاد است و گذیدی در راه تحول آن می‌باشد.

۱۵: باید گذشته را دقیقاً بشکافیم و حرکات جدید را بر مبنای مارکپستی استوار سازیم. آنکه قادر به حرکت می‌باشیم.

۱۶: ما چگونه می‌توانیم نظریات گذشته را بدون آنکه سیستم فکری جدیدی جایگزین آن سازیم ره کنیم؟ این برخوردی غیر دیالکتیکی خواهد بود. رد گذشته نشان دهنده سلامت جریان انتقادی جدیدی در درون سازمان نخواهد بود. بنظر من در اینجا تضادی بین دو نگرش و همچنین در وجه دیگر، تضادی بین نظریات و نگرهای متفاوت موجود است. این سیستم تضاد بین گذشته و جریانات جدید باید در کل مورد مطالعه قرار گیرد.

۱۷: بنظر من رفیق برخلاف انتقادش نسبت به سایر وفا خود در تحلیل‌ها دچار ساده‌انگاری می‌شود. من معتقدم در رابطه با گذشته درک ما از قهر، رابطه پیشاهمگ و توه و حزب مقولاتی است که به آنها ضربات اساسی خورده است، ولی درباره مقولاتی مانند ساخت، مرحله انقلاب ما می‌باشد تحلیلی جدید را جایگزین تحلیل‌های گذشته نمائیم. بنظر من اشتباه بودن آن مقولات اساسی برای کار گذاشتن تفکر گذشته کافی است. ما حدود مشخص تفکر جدید را در یک مبارزه ایدنولوژیک شکل خواهیم داد و بعد در پروسه حرکات خود را اصلاح خواهیم کرد و متكامل خواهیم نمود. این تنها تضمین یک جریان جدید است.

### ریشه بحران ۴. بحث نهانی

۱۸: ریشه‌های بحران را ایدنولوژیک می‌بینم. از نظر من در گذشته ما انحرافات مشخص از م.ل. داشته‌ایم...

۹: رفیق! باید از کلمات مارکبیستی و مقاومت مشخص استفاده کنی. اینکه ما انحرافاتی داشته ایم مفهوم نیست.

۵: توضیح پیشتری میدهم. من اعتقاد دارم که در بعضی از زمینه ها انحرافات ما اصولی بوده است، در بعضی موارد نه. مثلاً در ک روی مسعود از شرایط عینی انحرافی اساسی است، در صورتی که در ک روی بیژن از شرایط عینی اینطور نیست. در زمینه سازماندهی مبارزه طبقاتی تفاوت اساسی بین بیژن و مسعود است. مسعود به مبارزه طبقاتی عینی توجه ندارد ولی بیژن به این مسئله توجه دارد. من م.ل را در تکاپو و جریان می بینم. مسعود را با بیژن و بیژن را با امروز مقابله می کنم. بنظر من رفیق مسعود مبارزه طبقاتی بطور عینی در حال گشترش را نمی بیند. در زمینه سازماندهی مبارزه طبقاتی مسعود دچار ریگرسی انحرافات اصولی نمی شود. بیژن در حجه سازماندهی مبارزه طبقاتی حرکت می کند و لی این مسئله را بطور اساسی نمیتواند حل کند. آن جناح سیاسی که بیژن طرح میکند در مقابل مسعود یک گام به جلو است. رفیق بیژن در واقع با پیش پردازی فراصله دارد ولی از رفیق مسعود جلوتر است. بیژن اینجا که سازماندهی مبارزه طبقاتی را طرح و بروی میکند، دچار انحراف میشود.

۱۰: بنظر من مسعود در سازماندهی مبارزه طبقاتی دچار ایده الیسم بوده، ولی بیژن ماتریالیستی بروی میکند، ولی ماتریالیسم مبتنی شده ای را مورد استفاده قرار داد.

۵: در زمینه سازماندهی مبارزه طبقاتی بیژن علیرغم پذیرش یک سری اصول لینین خصوصاً حیثیت سیاسی طبقه کارگر را می پذیرد. ولی در رابطه با طرح این مسائل در سازماندهی مبارزه دچار اشتباه و انحراف میشود.

۱۱: این انحرافات دارای ریشه های طبقاتی است. در تحلیل هائی به این شکل بخش - بخش، این حالت را القاء میکند که این نظریات یا این سینم فکری بخش - بخش است. من این شیوه برخورد را غیرمارکبیستی میدانم. دو مسئله را میکشانی به انحراف اصولی در یک بخش مثل سازماندهی مبارزه طبقاتی، ولی آن را به تمام زمینه ها تعیین میدهی.

۵: موقعی که ما از انحراف اپوتوپیسم چه با راست صحبت می کنیم، این بطور مشخص نشانده شده نفوذ ایدئولوژیهای بورژوازی و خرد بورژوازی در جنبش است. در واقع انحراف نشانده پایگاه طبقاتی مشخص است، پس طرح سوال رفیق بیمورد است، ولی اگر میخواهیم بدالیم این ایدئولوژی بطور کلی ماتریالیستی است با ایدئالیستی، این با طرز تلقی ماتریالیسم تاریخی از مسائل و تحولات جامعه مقابله میباشد. رفیق بیژن در زمینه در کی که از تاکتیک دارد میمارهای را که بطور عام پیشمرد برای اتخاذ تاکتیک کاملاً درست است، ولی آن نقش را که در عمل به تاکتیک میدهد اشتباه و غیرمارکبیستی است، یعنی او در تاکتیک دچار انحراف میشود. او مبنای تعیین تاکتیک را کاملاً لینینی می بیند و صحیح است. در زمینه تشکیل مستقل طبقه کارگر که رفیق بیژن در بسیاری از نقاط جواب مشخص به آن نمیدهد، علیرغم اشارات جزئی نقش واقعی آنها را انتهان که هست تاکتیک نمیکند. در مورد قیام پروسه که بیژن می بیند ارز یابی نادرست است. او تودهای شدن مبارزه مسلحه را عینی نمی بیند و دچار اشتباه میشود، تاکتیک یک جانب به چگونگی نوده ای شدن مبارزه را عینی نمی بیند. در پیش بینی از برآمده مبارزاتی یعنی شکل قیامی یا غیره این اشتباه اساسی است.

۳: جدا از اینکه بیژن برآمد طبقاتی را نمی بیند ایا پروسه شکل گیری قیام را رفیق جزئی می فهمد یا نه؟

۵: نه او می فهمد که شرایط عینی مستقل از ما شکل می گیرد.

۳: در مورد ارتش خلق اوچه می گوید؟ این را شرح دهید.

۵: در مورد ارتش خلق پروسه نی را که رفیق کم و بیش تشریح میکند منطبق با شرایط جامعه ما نیست. بنظر من ارتش خلق در ایران میتواند بوجود آید، ولی اینکه پروسه شکل گیری آن چگونه است معلوم نیست. این مسئله به پروسه شکل گیری مبارزه مربوط است. شکل گیری نیروی مسلح نوده ای در حالتی است که بحران انقلابی یا حالت انقلابی است یعنی نوده ها به اشکال نظامی مبارزه روی می آورند.

۴: آیا اینکه رفیق جزئی پیش از بوجود آمدن موقعیت انقلابی ما را در جهت تشکیل ارتش خلق رهنمود میدهد، میین این نیست که ارتش خلق مقدم بر موقعیت انقلابی است؟

۴: البته رفیق در نقاط مختلف نظرات مختلف داده است ولی من این برداشت را نمیکنم که رفیق قبل از موقعیت انقلابی چنین ارزشی را مجسم سازد.

۴: بهتر است که از دیدگاه خود تماشی انحرافاتی که از نظریاتِ رفیق مسعود و بیژن می‌شناسی بشماری، تا شیوه نگرش تو روشن شود.

۵: در رابطه با تحلیل ساخت و پرسی مرحله انقلاب رفیق مسعود در آن شرایط مشخص ساخت جامعه را درست پرسی میکند هرچند خلاصه است. در رابطه با مرحله انقلاب درک رفیق مسعود درست است، هرچند که درک جامعی بدست نمیدهد و انقلاب را دمکراتیک میداند و این انقلاب دمکراتیک را با انقلاب دمکراتیک چنین تفاوت میداند و آن را یک گام جلوتر از چنین می‌بیند و رهبری پرولتاریا را هم در این زمینه درست می‌بیند. انحراف اساسی رفیق متعدد در برخورد با مبارزه طبقاتی است که در واقع گسترش مبارزه طبقاتی بطور عینی را نمیتواند بفهمد. دگم های از چنین پاسخهای ترکیبی از نظریات دیره را ترکیب میکند، ولی او با دیره تفاوت دارد. تجربه چنین و تجربه کویا مسعود را به انحراف میکشاند، هرچند او به جمعیتی دیره از انقلاب و تجربیات کویا برخورده میکند. رفیق مسعود وقتی میگوید قیام کار توده‌ها نیست، براین اساس نیست که در تئوری آنها واپنیرفته است، وقتی در عمل میخواهد آنها را برای ما توضیح دهد—چون مبارزه طبقاتی را در حال گسترش نمی‌بیند— به نقش توده اهمیتی نمیدهد. در این حوزه مشخص برخورد های رفیق ذهنی است. از اینجا اشکالی که برای سازماندهی و گسترش مبارزه می‌بینند، همچنین تاکتیکهای پیشنهادی و انتخابی او انحرافی است. مسعود ماتریالیسم دیالکتیک را خوب درک میکرد و در تئوری آن را قبول داشت ولی نمی‌توانست آن را بکار برد. او پیوندی را که بین طبقه کارگر و پیشاپاهنگ باید بوجود آید در نظر نگرفته است. روی این اصل پیشاپاهنگ را در رابطه ارجانیک با طبقه درک نمیکند. پیشوپاپیشاپاهنگ طبقه کارگر برای اینکه بتواند نماینده طبقه باشد باید پیوندی ارجانیک و پیوسته با او داشته باشد. این چنین پیوندی را ما در نوشته های رفیق نمی‌بینیم. ولی داشتن ارتباط با طبقه کارگر به مفهوم پیشاپاهنگ بودن نیست. در واقع یک حزب پرولتاریائی، حزب کارگری است، ولی بر عکس یک حزب کارگری، حزب پرولتاری نیست. مسعود این پیوند را نمی‌بیند و از طرف دیرگ او از آنجا که تکامل جنبش یعنی مبارزه طبقاتی در حال گسترش را نمی‌بیند به اشکال سازماندهی مبارزه طبقاتی نیز توجه نمیکند، یعنی به سازماندهی توده ای و همچنین سازمان سیاسی طبقه کارگر بهانی نمیدهد. در رابطه با جبهه و حزب اشکالی که در نوشته هایش وجود دارد از همین جا شکل می‌گیرد.

۳: می‌توانیم بگوییم که او اساساً رابطه پیشاپاهنگ و توده را درک نمیکند؟

۴: آری، او درست این مطلب را درک نمیکند. اشکال این مسئله در عدم درک شناخت مبارزه طبقاتی در حال گسترش است. در مرور جبهه و حزب اشکال از همین مسئله می‌چشمیم گیرد. مسعود در حوزه پرسیهای تاکتیکها میار مشخص برای تعیین تاکتیک بما نمیدهد. تاکتیکی را که اتخاذ کرده است میتوانی بر شرایط نیست، هرچند که من اعتقاد دارم تاکتیک مسلحان را میتوان در شرایط غیرقیامی بکار برد، ولی مسعود این تاکتیک را درست درک نمیکند. رفیق در حوزه ایدئولوژیک کم و بیش تحت تاثیر افکار مانوئیستی است (گرایشات چینی). او البته بقداری باید از این طرز تفکر مانوئیستی بر پرده است، مثلاً در مردم سرمایه داری وابسته.

۴: تودرشاریط کوئی قبول داری که سازمان با این تئوریها شروع به حرکت کرد، ما فدائیان را در سالهای پیجه با نظریات رفیق پوچان و مسعود می‌شناسیم. این مفهوم را تعریف بکنید که مارکسیست در حرف و غیر مارکسیست در عمل به چه کسانی اطلاق میشود؟

۵: لینین این مسئله را در چه مورد بکار میرد؟ لینین به کائوتسکی می‌گوید: سوسیالیست در حرف و غیر سوسیالیست در عمل، بدایل اینکه آنها در حرف از منافع طبقه کارگر صحبت می‌کنند ولی در عمل منافع بورژوازی را مطرح میسازند.

۳: یعنی در عمل سیاستهایشان در جهت منافع بورژوازی است.

۵: ما غیرغم انحرافاتی که داشته ایم برخلاف تمام جریانات اپرتوپیست و پاسیفیست که در مقابل فاشیسم شاه حرکت کردیم. از آنجا که ایدئولوژی ما پک ایدئولوژی هموزن و پکدست نبود ما نمی‌توانیم بگوییم حرکات گذشته ما در خدمت خوده بورژوازی بود.

۳: تیت ما خدمت به پرولتاریا بود، ما با نظام بورژوازی مبارزه میکردیم و برای خدمت به پرولتاریا سرکت می کردیم، آیا در این جهت خدمت به پرولتاریا بود یا نه؟

۴: رفقا! گذشته را در تاکتیک مسلحانه خلاصه نکنید، ما در دو وجه کار می کردیم، یکی سازماندهی و دیگری تبلیغ و ترویج عمل مسلحانه بود، روی مسئله ترویج و تبلیغ یعنی اشاعه مارکسیسم، مبارزه ها با اسم و با اهداف مارکسیستی، با تأکید به نقش طبقه کارگر و تحقق انقلاب دموکراتیک با قام مارکسیست حرکت کردیم و این مبارزه ای بود که برای نظرات ما اعتبار کسب می کرد، کسی که حتی با درگیری انحرافی در این جهت حرکت میکند به پرولتاریا خدمت میکند.

۵: تجسم عینی این مسائل که شرح دادی در جهت پیشبرد مبارزه پرولتاریائی و طبقاتی چیست؟ ما عملاً بدلیل نداشتن تاکتیکهای درست و تئوری درست نتوانستیم وظائف خود را در مقابل طبقه کارگر انجام دهیم، ولی اگر بصورت مجرد نظرات رفqa مسعود و بیژن را بررسی کنیم خواهیم دید که در بعضی از حوزه های تئوریک عناصر درستی هم داشته اند، ولی در سیاستهای عملی ما واقعاً اینطور نبوده ایم، بوده ایم؟

۶: آیا رفق (۲) قبول می کنی که ما اپورتونیسم چپ بوده ایم یا نه؟ اگر بگویی ما اپورتونیسم چپ بوده ایم آنگاه مسئله ای که تو مطرح می کنی را قبول دارم.

۷: اعتقاد من اینست که حرکات ما تاکنون کاملاً انحرافی بوده است، روی این مسئله که اپورتونیسم چپ در درون جنبش چپ است یا نه دو زندان با در سازمان مدتها بحث بوده، از این نمی توانیم نتیجه بگیریم که واقعاً همسوی طبقه کارگر بوده ایم با با این نیت در مقابل او در زمینه سیاسی و ایدئولوژیک— قرار می گرفته ایم.

۸: ما یا باید به سازمان و گذشته آن لفظ اپورتونیسم را اتفاق نکیم و با آن را در چهار چوب جنبش چپ قرار ندهیم.

۹: ما اسیر لفظ نیستیم، می برسیم آیا ما بطور کلی در گذشته در جهت منافع طبقه کارگر حرکت می کرده ایم یا نه؟ این مسئله در زمینه عمل کاملاً مشخص است، ما چه آگاهی به طبقه داده ایم، کتابهایی که جنبش را به انحراف کشانیده است؟ در حالیکه طبقه کارگر متوقف است ما حرکت شتابزده ای را در جهت قیام شروع کرده ایم، ما آگاهی به طبقه ندادیم ولی عناصر مشتبه— عناصر مارکسیستی— در حرکات ما وجود داشت، این باعث وجود امروزی ماست، ما کارهای درستی انجام داده ایم.

۱۰: ما در اینجا نمی توانیم بگوییم اپورتونیسم چپ بوده ایم و از جانب دیگر خرد بورژواهم بوده ایم.

۱۱: رفق بہتر است تو بما بگویی این تئوریها که درمودش صحبت شد و آنچه ملهم از این تئوریهاست و در حوزه عمل کار می کرده است، پرولتاری بوده یا نه؟

۱۲: به نظر من مجموع این حرکات در جهت پرولتاریا بوده است.

۱۳: ما هر موقعی که میگوییم یک جریان در خدمت پرولتاریاست باید تجسم مادی آن را نشان دهیم، این خدمات گذشته ما مثلاً در سال ۵۲ چگونه تجسم مادی یافت.

۱۴: من چنین عقیده دارم که حرکات ما در کل آن زمینه را فراهم می کنند که ما امروز می توانیم از این ریشه خود برای پیوند با طبقه کارگر استفاده کنیم، این زمینه دقیقاً در پرسوه افزایش یافت ولی تا امروز زمینه مادی نیافته است، فقط زمینه آماده ای برای حرکات کنونی ما بوجود آورده است.

۱۵: رفق! هدف ما از رفقن بدرؤون کارخانه مثلاً در سال ۵۴ چه بود؟

۱۶: ضرورت ما را بدانجا کشاند که ما بدرؤون طبقه برویم، در این زمینه ما دو دید داشتیم، اول بررسی وضعیت طبقه و تهیه گزارش، دوم تشخیص اینکه چه زمینه هایی برای حرکات ما وجود دارد، من معتقدم اگر این حرکات ادامه پیدا می کرد، ما می رسیدیم به اینکه باید هسته بزنیم و حرکت را گشرش دهیم.

۱۷: مسئله هسته زدن و کار نفوذی که وظیفه ما بود ولی آیا ما برای گار سیاسی تشکیلانی می رفتیم؟ خیر.

۱۸: ۱۹: من گفتم که اساساً ما برنامه مشخصی نداشیم بلکه می رفتیم تا مسائل را در گ. کنیم.

۹: نمودهای این زمینه‌ای که گفته شد بود؟ و اگر این حرکات به آزاد شدن نیروهای مذهبی شد، این نیروها به چه کانالی هدایت شد؟ و اساساً زمینه‌ای که این مبارزه در درون طبقه کارگر بوجود آورده بود چه بود؟

۱۰: بیشترین نیروهایی که در رابطه با سیاست‌های سازمان جذب شدند، عناصر روشنگر بودند. در زمینه خلق و طبقه کارگر بیشتر شناختهای کلی و حسی بوجود آورد.

۱۱: آیا مشی سازمان و شیوه حركات ما عامل ممانعت در جهت پیوند با طبقه کارگر نبود؟

۱۲: چون سازمان انحرافی داشت مسلمان نیروهایی که به طرف سازمان می‌آمدند از این انحرافات بری نبودند ولی از جانب دیگر حرکات سازمان باعث جذب یک سری از نیروهای پاسیفیک جنبش بود و حرکات سازمان تأثیرپذیریارزیادی در جمیع و گشائید این نیروها به مبارزه داشت.

۱۳: علت پاسیفیزم بطوط مشخص در آن دوره چه بود و اساساً پاسیفیزم در بین چه نیرویی، چه اشاره با طبقه ای وجود داشت. آیا نیروهایی که دارای گرایشات مارکیستی بودند در آن زمان مختلف بودند؟

۱۴: آری، اساساً در کل جنبش این پاسیفیزم وجود داشت چون مشی ای در جلوی پای آنها بود و بعضی هم به مشی‌های انحرافی کشیده شدند، البته عناصر پیشوای آگاه غرفه نبودند. اینکه جنبش بطوط عینی رشد پیدا می‌کند، صحیح است ولی در کل جنبش گروهی که حرکاتی در سطح جامعه داشته باشد و بتواند تأثیرات مشخص بر جامعه بگزاراند دیده نمی‌شود.

۱۵: پس به نظر رفیق پاسیفیزم در رابطه با جنبش مسلحانه مفهوم پیدا می‌کند. بدین معنی جنبش مسلحانه روشنگران وا از یک شکل حرکت به شکل دیگری که از نظر رفیق نند هم بود رساند. در صورتیکه اینطور نبود هر کسی در حدی به فعالیت‌های سیاسی مشغول بود. کسانی بودند که در آن زمان کلاس‌های آموزش سیاسی کارگری داشتند و نمونه‌های فراوانی از رفقا داریم که ارتباطات کارگری داشته و بکار سیاسی فعال می‌پرداختند. به نظر من ما در آن مقطع نه یا یک پاسیفیزم بلکه با یک پویایی در جنبش کمونیستی مواجه هستیم.

۱۶: بهتر است ما به تجربه زندان مراجعه کنیم. بعداز سال ۵۰ تعداد نیروهایی که به زندان افتادند خیلی بیشتر از گذشته بودند.

۱۷: من اعتقاد دارم که بر اساس ضرورت جاجمهه در مقاطعه سال ۵ یک مبارزه گسترده خرده بورژوازی بوجود می‌آید و علاوه بر این حرکات سازمان، روشنگران انقلابی را توانست به خود جذب کنند. ولی در اساس این جذب نیروها به جنبش مسلحانه باعث انحراف این عناصر که می‌رفت با طبقه کارگر کم و بیش پیوندی بیابد، شاه جنبش مسلحانه در چهار چوب جنبش دموکراتیک خلق تأثیرات فراوانی داشت ولی در جهت طبقه کارگر نه.

۱۸: من در سال ۴۸ در کارخانه کار می‌کدم و صاحب نفوذ بود و لی مشی مسلحانه باعث گردید که ما از کارخانه بیرون آییم و شیوه‌های مبارزاتی جدیدی را که مشی بدعا می‌آموخت مثل کوکتل اندازی و غیره را بکار یابیم. می‌خواهم بگویم که اساساً در آن شرایط کار سیاسی تحقیر می‌شد.

۱۹: واقعاً اینطوری بود کار سیاسی تحقیر می‌شد و رهنمودهای سازمان ما یک مشت حرکات تهییجی به دور از اعمال سیاسی بود و بیش عملگرایی بود.

۲۰: ما می‌توانیم کادرها را از نیروهایی که در رابطه با جنبش مسلحانه بسیج گرده بودیم جذب کنیم و به کارخانه هدایت نماییم.

۲۱: به اعتقاد رفیق آزاد کردن نیروها به این معناست که ما آنها را با شعارها و ناکنیک‌های خود در جهت پرولتاریا هدایت می‌کردیم. اگر ما پیش آهندگ را تعریف می‌کنیم، پیش آهندگ خود ضروری نیست که مستقیماً با طبقه کارگر پیوند باید آنچه که مهم است بوجود آوردن زمینه پذیرش آن چنان تغکری است که نیروها را در جهت کار با طبقه بسیج نماید. آیا جنبش مسلحانه توانست یک نخواهیم رفعی را دنبال کند. بنظر من صرف اعتقاد ما به طبقه کارگر، داشتن ایدئولوژی مارکیسم، ما نخواهیم توانست این رابطه را بین روشنگران و طبقه بوجود آوریم.

۲۲: همچنین رفیق (۵) توضیح بدھید یک سازمان با خط مشخص و با شیوه‌های مشخص

نیروهایی را جذب می کند و بعد می خواهد آنها را در مسیری که خود آنها را نمی فهمد و به آنها عمل نمی کند، هدایت کند. می خواهم بگویم ما در گذشته حرکات خودمان را برآسانس تبلیغ مسلحانه قرار داده بودیم. خودمان کار نظامی با مفهوم سیاسی بسیار محدود انجام میدادیم، چگونه می خواستیم نیروهایی را که به این شیوه پسیج میشوند به طرف طبقه هدایت کنیم، ۴: رفق (۵) گفت که ما بایمارزه مسلحانه نیروهایی را جذب می کردیم و می خواستیم آنها در جهت طبقه حرکت دهیم رفق! توضیح بدء اگر ما می خواستیم در این شرایط برنامه خودمان را در سطح جنبش منتشر کنیم در آن چه می نوشیم؟

۵: برای پاسخگویی به رفقا باید مشکلاتی را که در سر راه داشتیم روش سازیم. این مسائل برای ما در مال ۵۲ مطرح بود. سازمان که شروع به حرکت کرده بعدها ۶ ماه فقط نفر از رفقا باقی ماندند. حرکتی که سازمان در سطح جامعه انجام داده بود نیروهای زیادی را به خود جذب کرد. این باعث ترمیم سریع سازمان شد. مجددآ پدر پیچ که سازمان به جلو آمد، مسئله ارتباط گیری مطرح شد و مسئله ارتباط جنبش خودبخودی با طبقه کارگر طرح گردید، مسئله به این صورت بود که قادر نبودیم تمامی ارتباطات با طبقه کارگر را خود انجام دهیم ما باید رهنمودی میدادیم که تمامی نیروهای م.ل برای ارتباط گیری با طبقه حرکت نمایند.

۳: در همینجا نتیجه می گیریم که در آغاز حرکت در رابطه با طبقه کارگر برنامه‌ی مسئله ایم که مارکسیست لیستیست هستیم بهتر است بدین برنامه آنها را به طرف طبقه کارگر سوق دهیم. در واقع نتیجه می گیریم جنبش مسلحانه در فکر ارتباط گیری با طبقه و تولد و اگر حرکاتی در جهت کانالیزه کردن نیروهای جذب شده بطریف کارگران انجام می پذیرفت حرکتی خودبخودی بود. ۵: بنتظر من ارتباط با طبقه از ابتدا طرح بود. در نوشته های رفق پویان این مسائل طرح بود ولی ما نتوانستیم این عمل را انجام دهیم این مسئله دیگری است.

۳: بحث ما بر سر اشتباه بودن بعضی از کارهای مانیست، بلکه بر سر اشتباه بودن بیان تفکر

ماست.

۵: درست است که رفقای ما شیوه درست را بکار نمی بردند ولی خواست آنها در این جهت بود. در آن سالهای اولی هم رفقای سازمانی به کارخانه می رفتند و هم نیروهای دیگر این کار را انجام میدادند و ما به آنها رهنمود میدادیم.

۱۰: بنتظر من برداشت رفق (۵) از این مسائل نادرست است. این مکاتبیت حرکتی، این سیستم فکری نادرست بود که اساساً ما را در جهت اینگونه ارتباط گیری کانالیزه می کرد. اساساً معتقد نیستیم که یک سازمان با خطوط استراتژیک مشخص بتواند نیروهایی را که جذب می کند در جهت خلاف سیستم و نگرش فکری خود هدایت کند.

## جمعیندی دونظر در رابطه با ریشه های بحران

### نظر اول:

سازمان در گذشته دچار انحرافات چپ بود، به این انحرافات چپ در پروسه تکاملی سازمان پتدرب پسخورد میشد. این حرکت تکاملی سازمان در جریان رشد مبارزه طبقاتی در سالهای ۵۶ و ۵۷ قیام بهمن ماه و بعد از آن شرایط بعد از قیام، زمینه را برای زدودن اندیشه های غیرپرولتری فراهم تر کرد. پرلتیک تولد های میلیونی و برآمد آشکار طبقاتی درس های گرانبهانی برای برخورد به نظرات انحرافی گذشته به ما داد.

امروز اگرچه اکثریت رفقا گذشته را به نقد می کشند ولی همه در چنگونگی برخورد و انتقاد به گذشته دارای دید واحد و یکسانی نیستند و از موضع واحدی برخورد نمی کنند. همچنین در

اساسی ترین و میرمترین مسائل جنبش نیز هنوز اتفاق نظر و چند ندارد و هیچ برنامه تدوین شده‌ای نداریم. اکنون تضادها به شکل پیچیده‌ای ترکیب شده و بحران کوئی را ایجاد کرده است. از یکطرف هنوز برنامه تدوین شده‌ای ارائه نشده، یعنی رفاقتی که گذشته را تقدیم و یا رد می‌کند هنوز دیدگاه‌های خود را تدوین نکرده‌اند از طرف دیگر از مواضع گوناگون به گذشته برخورد می‌شود. در مقطع کوتاه نه تنها باید به انحرافات گذشته برخورد نماییم بلکه باید با نظرات انحرافی مختلف درون سازمان که نه تنها در زمینه برخورد به گذشته بلکه در برنامه آینده و مسائل میرم کوئی وجود دارد.

پس این تضادها از یکطرف با تضاد بین نظرات گذشته و نظرات جدید و از طرف دیگر بین نظرات بلند مختلف است که هنوز می‌توان گفت کاملاً مشخص و تدوین شده نیستند بلکه گرایشات گوناگون را آشکار می‌کنند. این تضادها بطور اختصار جایزند از:

۱- تضاد نظرات گذشته با نظرات کوئی

۲- تضاد نظرات مختلف کوئی با یکدیگر

۳- نزدیک برname و سیاست روش از جانب هریک از گرایشات.

مبارزه ایدئولوژیک بین نظرات مختلف کوئی و با نظرات گذشته از کانال تدوین برنامه مشخص و حل مسائل میرم می‌گذرد و ضمن تدوین برنامه و پاسخگویی به مسائل میرم جنبش است که نه تنها با نظرات گذشته بلکه با دیگر نظرات انحرافی برخورد می‌شود.

نظر دوم:

ما ریشه اصلی بحران کوئی سازمان را بحران ایدئولوژیک دانسته و معتقدیم برای درک بحران باشیم بینش گذشته سازمان را مورد ارزیابی قرار دهیم.

بینش گذشته سازمان یک بینش القاطعی بود و در آن تناقض آشکار وجود داشت. در این بینش وجه غالب غیر پرولتاری بود از طرفی در آن عناصر بینش پرولتاری در ذرور و ببرون سازمان در تلاش و پوشید و سازمان را تحت تأثیر قرار میداد. وبالاتر از آن روند رشد مبارزه طبقاتی در جامعه به عنوان یک واقعیت عینی خود را به سازمان تحمیل می‌کرد. شیوه‌های سازماندهی و تشکیلات ها نهایاً ناتوانی خود را آشکار می‌کرد و مورد سوال قرار می‌گرفت.

پرسه رشد جنبش کارگری به خصوص در یکسال و نیم اخیر به همراه جنبش خلق، میدان دید و سیاست را برای ارزیابی بینش گذشته در مقابل سازمان گشود و قیام بهمن ماه ۵۷ همچون موجی عظیم تشکیلات ناتوان ما را درهم کوبید و پایه‌های دیدگاه گذشته را لرزاند. اندیشه پرولتاری که بر بستر این واقعیت‌های عربان و بر مبنای نظره‌های رشد پایه‌نشین، تدریجی شکوفا می‌شد اینکه قاطعه‌های در مقابل بینش گذشته ایستاد. لیکن مقاومت دیدگاه پیشین و عملکرد سازمان که نمی‌توانست از برداشت‌های گذشته عاری باشد، اجازه نمیداد که بینش پرولتاری به سادگی بر سازمان حاکم گردد. بحرانی عمیق سازمان را فرا گرفت.

ما نبرد بین دو بینش گذشته و جدید را نقطه اصلی می‌نیزیم ارزیابی بحران کوئی از این می‌کنیم. اکنون بینش جدید گرچه توانسته است در برخورد با انحرافات اصولی پیشین بسیاری از مقولات را در هم ریخت و تا حدودی هویت نازه بخشد (در جزء پایان به اشرف و اعلامیه ۸ تیر) اما اتا زمانیکه این بینش از قید و بند دیدگاه گذشته خلاصی نیافر و به تبیین می‌ستم جدید می‌شوند بریک برنازمه شخص، منجر نگردد، نمی‌توان ادعا کرد که وجه پرولتاری بر وجه غیر پرولتاری غلبه یافته. ما به هیچ وجه رد می‌شی گذشته را ملاک داشتن اندیشه پرولتاری نمیدانیم. لیکن معتقدیم که در بحران ایدئولوژیک کوئی درون سازمان که ناشی از برخورد دو بینش گذشته و جدید برخورد گرایشات چپ و راست جدید باهم و با بینش گذشته است، نفعه اصلی و گره‌گاهی همانا برخورد دو دیدگاه گذشته و جدید می‌باشد. ما معتقدیم که بینش گذشته سازمان اساساً غیر پرولتاری بوده و می‌بایست اساس آن درهم ریخته شود تا بتوانیم به بینش پرولتاری دست یافته و بر مبنای آن با تمامی انحرافات درون سازمان و کل جنبش کوئیستی به مبارزه برخیزیم.

بدون داشتن یک دیدگاه مشخص و کیفیتاً متفاوت با گذشته، قادر نخواهیم بود، ریشه اصلی بحران گنوی را تشخیص دهیم ولاجرم بحران را نه بحران ایدنولوژیک بلکه بحران برنامه، میاست و تشکیلات ارزیابی خواهیم کرد.

## گفتار اول - مباحث گروه ۵

۳: در سالهای ۴۱-۴۲ در ایران شکاف در بین مارکیستها اوج می‌گیرد. درین زمان جریانی آغاز می‌شود که با حمله به شوروی و استفاده از افکار مارکشکل می‌گیرد. تا سال ۴۶ مرزباندی مشخص بین جریانات چین و نیروهای معتقد به مشی چه گوارا دربره و ماریگولا وجود نداشت. درین زمان، سه خط وجود داشت: خط توده‌ای، خط چینی، خط مبارزان آمریکای لاتین، در سال ۴۹ جریان سوم مرزباندی مشخصی پیدا کرد و نظرگیر چریک = کمونیست شکل گرفت. مبارزه مسلحه بعنوان راه قطعی پذیرفته شده و بین ۹۰ تا ۹۵ درصد از روشنگران انقلابی را جذب می‌کند. تا سال های ۵۲-۵۳ حدود صریحاً مشخص ایدنولوژیک سازمان معلوم بود و هزینه مقابله با آن به معنی مبارزه علیه جنبش کمونیستی بود، درین مقطع مرکز نقل فکری جنبش در زندان بود. بحث‌ها در زندان عمده‌تاً توسط رفیق بیرون شروع می‌شود و شکل می‌گیرد و از این طریق بر سازمان تأثیر می‌گذارد. محور بحث‌ها در زندان شرایط عینی، نقش عامل عینی و ذهنی بود در حالیکه در سازمان مسائلی در رابطه با طبقه کارگر مطرح شده بود. از مقطع سال ۵۵ مشی مسلحه موضوع تدفیق به خود می‌گیرد. در آستانه این سال مبارزه ایدنولوژیک است. حول سه محور در درون سازمان وجود داشت.

الف: وجود یا عدم وجود شرایط عینی انقلاب.

ب: موضع و موقع طبقه کارگر.

ج: نظرات رفیق مسعود.

انعکاس مسائل فرق در نیزد خلق به چشم می‌خورد. اما ضربات این سال، مبارزه ایدنولوژیک را تحت الشمام مسائلی چون حفظ سازمان قرار میدهد. رکود مبارزه ایدنولوژیک تا آذر ۵۶ ادامه می‌پاید. شدیدترین فشار درین سال بر مشی مسلحه وارد می‌شود و بیشترین کادرها را به تغییر موضع می‌کشند. از آذرماه ۵۶ تا تاریخ اردیبهشت - خرداد ۵۷ مبارزه ایدنولوژیک ته بطور پیگیر ادامه می‌پاید در این دوره کار سیاسی - تشکیلاتی مورد پذیرش قرار می‌گیرد؛ هم چنین تضاد بین نقش محوری مبارزه مسلحه و نظرات جدید وجود دارد. شدت مبارزه علیه مشی مسلحه ناشی از سه عامل است:

الف: جمع بندی تجربیات گذشته و ارزیابی از پرسه مبارزاتی ۵۷-۴۹ و مقایسه آن با تحلیل‌های ارائه شده.

ب: مشاهده جنبش توده‌ای و کسب تجربیات از این جنبش.

ج: گسترش و اشاعه مارکیسم - لینیسم در سطح جامعه.

قبل از قیام در اوایل سال ۵۷ برخی رفقاء مبارزه ایدنولوژیک را وظیفة عده میدانستند. اما پیش‌رفتی نشد از اوایل خرداد ۵۷ تعریض سیاسی ما در جامعه دوباره آغاز شد در زندانها در این دوران باز شد و کادرهایی که ورزیدگی سیاسی داشتند مسئله مشی برایشان اساسی بود، آنرا خرده بورژوازی میدانستند و نقش محوری را به سوال می‌گذاشتند. در «وظایف اساسی» جمله «ولی پاید توجه داشت که بدون توجه به نقش محوری...» بحث‌های زیادی برآمد اندخته بود؛ نظر سازمان این بود که در این مقطع قیام در دستور روز است و عده کردن مبارزه ایدنولوژیک ریشه انحرافی دارد. بر علیه جریانات انحرافی، از این دیدگاه به عناصر آگاه می‌گفتیم گوی اینها را نخورید (اعلامیه قیام). سازمان در این مورد وحدت کامل داشت بعد از قیام سازمان جزو «پیش به سوی مبارزه ایدنولوژیک» را داد. ما مجبور به مبارزه ایدنولوژیک بودیم. تا آن لحظه هویت ما با «مشی» مشخص می‌شد چه بدليل عینی (یعنی وقوع قیام) چه تحول نظری رفقا که لاقل مسئله داشتند و چه بدليل فشار مبارزه ایدنولوژیک که از بیرون

وارد میشاد، شرایط عینی محور را نمی پذیرفت باید اعتقاد خود را پس می گرفتیم. مثلاً خود رفقا و مرز بندی یا جریانات دیگر مطرح بود ما نمی توانستیم با این مسئله برخورد نداشته باشیم. نمی توانستیم سکوت کنیم و بگوییم شتر دیدی نمیدیدی ولی یک جریان درون سازمان من گفت برخورد نکنیم و معتقد بود پاسخ به مسائل روز درسترنین شیوه برخورد یک سازمان پروتوتپی است، جریان دیگر مخالف این نظر بود و می گفت این مسائل براساس نظری قانونمندیهای عام در حرکت پیش رو حرکت نموده وغیره بر می گردد، ما جنبش کمیته هستیم و ایدئولوژی می خواهیم، ما احتیاج به بنیادهای صریح امشخص ایدئولوژیک داریم و مرز بندی ما که شکسته شده باید مشخص شود، مثلاً پیکار با باید از سوسیال امپریالیسم دفاع کند را آن را د کند و ما هم باید از چریک دفاع کنیم و باید کنیم، در این شرایط عدم برخورد با مسئله یعنی ازین بردن تشکیلات و انجلال طلبی.

۱۱: مسئله سیاسی هم مطرح بود، مثلاً ساخت هم مطرح بود.

۱۲: تقریباً بعداً اینطور شد این دو نظر هر کدام در بعضی از مقاطع پیروز شدند. در مقطع ۸ تبر سازمان رسمآ نقض محوری را د کرد، یک جریان فرعی خیلی ضعیف هم در تشکیلات بود که گرایش به اثبات داشت و می گفت باید درستی مشی اثبات شود و رد کنند. گران را ابو رویست میدانست در مقطع «جزوه پاسخ به اشرف» که ود بنیادی و کامل بود در حدود ۷۷ تا ۷۸ درج شده، کل موضع آن را می پذیرفتند که این خود یک طبق بود.

۱۳: بهترین منحک برای شناخت این مسئله که مشی گذشته سازمان پروتوتپی بوده است یا نه، پروتکل راست. بدلاً لیل داخلی و زمینه قلبی ناشی از حرکات و قطب بندی بین المللی و پاس ناشی از بی حرکتی کارگران است که زمینه رشد چنین مشی ای را بوجود می آورد. نیروهای کارگری آشنا به مارکیسم تحت تأثیر این مشی قرار گرفتند. این گرایش ناشی از حرکت حزب نموده و شکست آن بود. تشکیلات تهران به جنبش کارگری ضربه زد. درین شرایط جنبش مسلحه حرکت می کند نیروها را به طرف خود جذب می کند. حرکت جنبش مسلحه مارکیسیتی نیست. خط و مرز مشخص وجود نداشت. هر نیرویی که می آمد می توانست کارگران را جذب کند. کارگران به عنوان قهرمان نگاه می کردند. عدم ارتباط حرکت جنبش کارگری اکثریت نیروهای کارگری را که به آن رو آورده بودند پاسپو کرد. کارگر آگاه خود را گناهکار میدانست که نمی تواند در این جریان شرکت کند. در ضمن به علت ضعف خودش در کارخانه هم نمی توانست حرکت کند. در حالیکه این کارگران با نیروهای زیادی در کارخانه (بیشتر شرکت نفت منظوم هست) تعاس داشتند. این خط فکری از قبل برای کارگر وظیفه تعیین کرده بود و از قل رابطه را بر یده بود. از سال ۵۴ حرکت کارگری شروع شد و این حرکت به سازمان فشار وارد می کرد. جریان غیر پروتوتپی سازمان در مقابل حرکت پروتکل را مقاومت می کرد. در سال ۵۶ عده ای که عدتاً از زندان آزاد شده اند به سازمان می پیوندند. آنها در زندان روحیه تشکیلاتی نداشتند، آموزش اصولی نداشتند. روشنگرانی بودند بدون ارتباط و شناخت از طبقه کارگر با دانش تئوریک متوسط از مارکیسم. این نیرو فقط باعث بالا رفتن پار تور یک صرف سازمان شد، با چنین مشخصاتی وارد قیام شدم. با تشکیلاتی غیر اصولی، با تفکری ناقص و بدون پیوند با طبقه کارگر. انتظار نموده ها خیلی بیشتر از توان ما بود. بهمه جا می باشد کادر می فرستادم، به عبارت دیگر از پیرون کادر را به محیط تزریق می کردیم. کادر کم داشتم و تازه این کادرها هم از خصلت و تجربه پروتوتپی بی بهره بودند. این ضعفها خود ناشی از مشی چریکی است. از ۱۷ شهر یور، ساواک در حال مخفی شدن بود و رفقا هنوز ارتباطی با طبقه کارگر نمی گرفتند. در این شرایط به خاطر فشاری که کارگران به سازمان می آوردند سازمان به سمت آنها می رود، نه اینکه در تحلیل هایش به آن رسیده باشد.

۱۴: رفیق (۶) میگوید: اگر سازمان جنبش کمیته هستی را به پیش نبرده است، عقب هم نبرده است، ولی خط پروتوتپی داشته است (همه رفقا در این مورد خواستند که رفیق (۶) موضع خود را مشخص کند). وجه غالب در سازمان چه بود، خط پروتوتپی یا غیر پروتوتپی؟

۱۵: چه کسی می تواند پگویند کدام سازمان مارکیست - اینیست ناب است. اصلاً این مسئله با چه میاري متوجه می شود؟ از قل از قل من فقط برنامه، خط مشی استراتژی و تاکتیک یک سازمان است که در رابطه با واقعیت نشانگر مارکیستی بودن یا نبودن این سازمان است. سازمان ما در

گذشته عنصر پرولتیری داشته و خط پرولتیری را پیش برده است، این حرکت می توانسته است در جریان رشد خود همانطور که رفیق بیرون می گوید به یک خط پرولتیری کامل تبدیل شود ولی به علت ضرباتی که پشت سرهم می خورد و با از دست دادن کادرهای رهبری و نیور یک خود تنوانت در تدوین یک خط مشی اتفاقی نلاش کرده و به یک استراتژی اتفاقی دسترسی پیدا کند، اگر سازمان در جریان مبارزات ایدئولوژیک به چنین استراتژی دسترسی پیدا می کرد حتی اگر رد کامل مشی مسلحه را هم در برداشت چنین بحرانی وجود نمی آمد و مخالفت چنانچه کارها به وجود نمی آمد.

۷: رفیق جریانات مدعا مارکیسم را باهم مقایسه می کند و می گوید این جریان از آن جریان درست تر است به نظر من این فیاس نمی تواند مبنای قضاوت فرار گیرد زیرا ملاک برای ما مارکیسم است که دارای قانونمندیهای عام است نظر شما چیست؟

۶: من قبول ندارم که فقط در اتفاقی کتابی با مارکیسم تئیسم مسأله را بررسی کیم، این دگماتیسم است باید شرایط مشخص را در نظر بگیریم، مانند توافق بگوییم چون این قسمت از نظرات رفیق با قلالن قسمت از کتاب «لينین» مطابق نیست پس خوده بوزیر است، باید با درک خلاق از مارکیسم تئیسم، اساس نظرات رفیق را مشخص کنیم و اگر این نظریات را با تئیسم در اتفاق ندیدیم عناصر درست را از آن میان بیرون بکشیم و با عناصر غلط آن بخورد کنیم، به عنوان یک نمونه مثبت می گوییم که، هوداران در طول ۸ سال پژوهیک سازمان جذب شده اند نه اینکه اساساً بعداز قیام، چرا که ما در قیام آنجان شرکت نکردیم.

۷: من جواب مشخص از رفیق نگرفتم، پژوهیک مبارزه طبقاتی معیارهای عام دارد که نامش تئیسم است، حالا اگر دیکتاتوری محدوم رضایاهی مسلط است، شرایط خاص مورد توجه است.

۶: لینین برخورد خلاق با مارکیسم کرد و آن را با جامعه آن روز شوروی اتفاق داد یا مثلاً برخورد هائی که امتالین با مسائل چنین میکرد از نظر خودش با مارکیسم اتفاق داشت، اما هم لینین و هم چنین برخورد دگم نکردند، ما نباید برخورد دگم بکنیم.

۷: من از تطبیق مارکیسم تئیسم با شرایط خاص صحبت نمی کنم، من از پایبندی به اصول عام یعنی پذیرش جمع‌بندی تجزیبات و قانونمندیهای عام مبارزه طبقاتی صحبت می کنم، من کاری به شرایط و پژوهیک، ایران و ظفار ندارم.

۶: من این را قبول دارم و فکر می کنم توضیحاتن کاملاً روشن است، مشی مسلحه با تئیسم اتفاق دارد یا نه؟ من گفتم چنیش کمونیستی اصلًا به این دلیل که هیچگاه پیوند لازم را با طبقه کارگر نداشته، همواره دچار انحراف از مارکیسم - تئیسم بوده است، بنابراین مشی مسلحه هم به عنوان یک تاکتیک عمود که در یک مرحله، یعنی به عنوان یک استراتژی اتفاقی در ایران مطرح بود، یک خط انحرافی بوده اما نباید ب جدا از چنیش کمونیستی مورد تحلیل فرار گیرد، این استراتژی آنچنان که دارای عناصر غیرپرولتیری بوده، هست آوردهای مثبت زیاد داشته، بنابراین بدون توجه به این دستاوردها و بدون برخورد با اساس تحلیلی که این مشی را در دستور گذاشته است نمی توان آن را در کرد و بهمین سادگی گفت که خد لینین بوده، در جریان برخورد با نظرات رفیق بیرون - اول باید در رابطه با تحلیلی که نسبت به ماخت و سرمهای داری وابسته و غیرمشهود برخورد کرد، اگر بخواهیم فقط از روی فرمولها و قبول کتابی آنها بگوییم که ما مارکیست هستیم یا نه؟، من از شما سوال می کنم آیا خود را مارکیست میدانید؟

برچه اماس با چه برگامه، با چه نقطه نظر و با چه شناختی؟

جمعی از رفقا: منتظر (۱) از اینکه ما در قیام شرکت نکردیم چه بوده است؟ نظر شما در این

مورد که شرکت در قیام اساساً در حیثیت گرفن سازمان مؤثر بوده تا پژوهیک ۸ ساله، چیست؟

۶: شرکت سازمان در قیام از روی برنامه‌ریزی و شمار مشخص صورت نگرفت، هوداران سازمان نیز اگرچه در قیام شرکت فعل داشتند ولی نه از روی طرح و برنامه بلکه خودبخدی صورت گرفته است، توده‌ها می گفتند همه جا فدایی‌ها و مجاهدین بودند ولی ما میدانیم که سازمان نیروی زیادی برای شرکت نداشت، مجاهدین هم که اصلًا شرکت نداشتند، پس اینکه توده‌ها این چنین برداشتنی داشتند در حقیقت این ناشی از وضعیتی بود که به مدت ۸ سال مبارزه خوبین سازمان در توده‌ها ایجاد شده بود من در قبال آن دسته از رفقای که معتقدند شرکت سازمان در قیام باعث جلب این

نیروی عظیم به طرف سازمان شده است من گویم که در واقع نه شرکت در قیام بلکه سابقه مبارزاتی سازمان به علاوه سپاههای درستی که در جریان قیام سازمان اتخاف کرده است همراه با شرکت بدون برنامه و اندکش در جریان قیام، آن موقع وسیع ترده را به طرف سازمان کشانید که از این میان گذشتۀ سازمان نقش عده داشت نه شرکت در قیام.

۷: آیا متفقور تو روزهای ۲۱ و ۲۲ بهمن است یا پروردۀ قیام و آن را در چه موقع میدانی؟

۶: متفقور من پروردۀ قیام است.

۴: آیا این اصلاً عملی است در شرایطی که بحران ایدئولوژیک و تشکیلاتی وغیره داریم، برنامه بنویسم؟

۶: بمنظور من وحدت در برنامه است گه تشکیلات را حفظ می کند و زمینه را برای هبازره ایدئولوژیک فراهم می کند.

۱۳: آیا به نظر تو جریانات فکری مختلفی که در درون سازمان وجود دارند با همایشگر مبایست اصولی دارند یا نه؟

۶: دارند ولی هیچکدام از آنها چون برنامه مشخصی ارائه نداده، طبعاً مبارزه ایدئولوژیک را نتوانسته به پیش برد و معیاری هم برای اینکه کدام خط پرولتری است وجود ندارد. اینکه کدام خط پرولتری است بستگی به این دارد که چه برنامه‌ای و با چه هدفی در دستور کار قرار می گیرد. عده‌ای از رفقا می توانند با بزرگ کردن یک جریان فکری که اصلًا در سازمان مادیت ندارد بر ضعف‌های ایدئولوژیک و تئوریک خود سر پوش بگذارند.

۷: بمنظور من بحران ریشه ایدئولوژیک دارد. می توانم بگویم تصمیم‌گیری روی هر مسئله‌ای سازمان را به شکست بینی کشاند نمی توان گفت که دیدگاهی مطرح نیست. اختلافات را قبول کنیم و در جهت حل آن برآیم. پذیرش جزو «پاسخ به اشرف» به معنای نفی مبارزه ایدئولوژیک نیست، حتی می تواند آغازی باشد.

۱۱: پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک خود از نوع چریکی بوده است و این در تشدید بحران نقش داشته است.

۱۲: آیا تو معتقد هستی که بعداز قیام جریان پرولتری در سازمان غالباً بوده است؟

۱۱: بله، سمت پرولتری پیش بین پس از قیام مسلط شد. متفقور من نه یک سیستم کامل بلکه عناصری از سیستم پرولتری است مثلاً در اتخاذ تاکتیک شرکت یا تحریم در مجلس خبرگان، معیارهای مارکسیستی بخوبی دیده می شود، در حالیکه در گذشته در اتخاذ تاکتیکها، این چنین نبود.

۶: با کلام معیار می سنجی که آن جریان پرولتری بوده است؟ و آیا این خط پرولتری ایجاد مشخص دارد؟

۱۱: با معیارهای طبقاتی ولی این هنوز یک سیستم کامل نیست چه بسا ممکن است که به انحرافاتی هم کشیده شود. این خط پرولتری ابعاد مشخص ندارد. دومورد شیوه برخورد با مبارزه ایدئولوژیک باید بگویم که مکانیکی بود. رفاقت می گفتند که مبارزه ایدئولوژیک را باستی بطور سیستماتیک پیش برد مثلاً می گفتند وقی که مسئله مجلس خبرگان مطرح است. در رابطه با آن با گذشته نیز برخورد خواهیم کرد. این نمی تواند اساس مبارزه ایدئولوژیک ما را تشکیل دهد چرا که برخورد همه جانبه با مسائلی مثل مرحله انقلاب، ساخت و... است که مجموعاً در ک غلط ما از آنها متوجه به مشی مسلحانه شده بود.

۱۲: این خط پرولتری در مجموع غلبه ندارد. اگر داشت برنامه می ریخت. وضعیت کنونی سازمان بدليل ضعف این جریان است زیست در ادامه صحبت هایش نتیجه گرفت که در مجموع حرکت خوده بورژوازی بوده است.

۱۳: چه ملاکی برای خوده بورژوازی دانستن حرکت سازمان داری؟

۱۳: ضابطه‌ای نیست، همانطور یک برای هر رفیق سازمانی مطرح نیست، ما اینجا بر سر ضابطه بحث نمی کنیم. موضع ما در نامه بازرگان چه بود؟ حدود ایدئولوژیک در نامه مشخص نیست.

۱۳: بهمن دلیل به اعتقاد من هچکس حق ندارد تا وقی که حدود صریحاً مشخص ایدئولوژیک اش را مشخص نمی کند، بگوید پرولتری یا خوده بورژوازی است. من اگر مشی را رد

می کنم می گویم خرده بورژوازی بود. تضاد آن، امارکبیم- لینیسم را هم مشخص می کنم. نعم شود تنها نامه بازرگان را معيار قرار داد و گفت این نامه، نشان میدهد که جریان فداییان سک و مشخص را پیدا کرد که مثلاً خط لپراالی است یا مثلاً اکتوبریستی و یا آذارشیستی است و باید و بین وسیله مرز بندی کرد ولی فعلًا ما اصول عام را پذیرفته ایم و باید دلیل اساس پرولتاری است. ما فعلًا در ک درستی از حزب داریم.

۱۳: اینها حدود صریحاً مشخص ایدئولوژیک نیست.

۲: درک لینی از حزب در سازمان غالب شده است، این تغییر بزرگی است. راجع به نقش توده‌ها در قیام پدرک صریحاً مشخص دوستی دست یافته‌ایم. ما بدروک درستی از رابطه پیشو و در امر انقلاب با توده‌ها، دست یافته‌ایم. رابطه شرایط عینی و پیشو را در معرفت اساس تفکر ما فیلا در این موارد مشخص، غیرمارکیستی بوده است؛ فعلًا بنای تفکر ما در سازمان، پرولتاری است ولی این بنا هنوز به ساختمان کاملی تبدیل نشده است.

۱۳: این چه؟

۳: یعنی آنکه قبل ایده‌آلیست بودیم، حالا نیستیم حالا درک مشخص و درستی از اصول عام داریم. میدان سیزده در تعیین وظایف مشخص و میرم بلکه در تعیین دیدگاه‌های عام و کلی یعنی در اصول م.ل. بوده است. (دعای ما با مسعود و بیزان تا اینجا). اما اکنون به اعتقاد من درایی یک دیدگاه پرولتاری هستیم و بر این مبنای توافقی و باید برناهه و تاکتیک را معلوم کنیم.

۱۳: بعداز قیام جریان پرولتاری غالب بوده است یا نه؟

۴: لغت «جریان» را جانشین «مبنا تفکرپرولتاری» در کل سازمان فدائی قرار دهم.

۱۳: راست روی و چپ روی چه ربطی به جریان پرولتاری دارد؟

۵: چنانچه این مسائل پیش نزود و ما به ساختمان کامل دست نایابیم در آینده بازهم چپ و راست خواهیم زد. مبنای ایدئولوژیک ما هنوز به یک جریان کاملاً مشخص تبدیل نشده است. اگر مثل حزب توده خط معین داشتیم آنوقت به شما می گفتیم که جریان ما خرده بورژوازی نیست، پرولتاریست یا چیزی دیگر. در شرایط کوتی می گوییم هنوز شکل نگرفته است. وقتی فشار زیاد میشود راست میزدیم، کم میشدم، چپ میزدیم. این جزو «بحران بزرگ» تصویر غلطی از سازمان ارائه داده است. آنجا که راجع به مرز بندی ایدئولوژیک بین جریانات فکری درون سازمان صحبت می کند، مثلاً راجع به مرحله انقلاب، طبقی را از سوسیالیستی تا دموکراتیک نزدیک به ملی دو همازن توجود می بیند. کدام یک از رفقة حاضرند شخصاً بایستد و از نظرشان درباره مرحله انقلاب دفاع کنند. همه با یک توب جا میزنند چون تحلیل هایمان اساس ندارد. هنوز پخته شده است چنین مرز بندی وجود ندارد. اگر بود نماینده پیشرفت امر مبارزه ایدئولوژیک بود. من فکر می کنم محظوظ بون مرز بندی کاملاً مشخصی با ما دارند که با یک توب کاملاً خراب نمی شود ولی آیا در مورد مرحله انقلاب می تواند با ایمان از تحلیل های خود دفاع کنید؟

۱۳: فکر نمی کنم نویسنده بحران چنین نظری داشته باشد.

۶: اگر چنین مرز بندی وجود داشت، میشد از جریانی پرولتاری یا خرده بورژوازی در درون سازمان نام برد.

۱۳: شما مطرح کردید که مبنای حرکت پرولتاری است ولی به راست و چپ زده‌ایم. بعضی جاها هم خط پرولتاری داشته‌ایم، آیا این خط پرولتاری است که براست و چپ می زند؟ وقتی مبنای خط پرولتاری پیشود می آید و شکل نگرفته است، این چه حالتی است؟

۷: مثال زد که وقتی تو «دبره» مطرح شد، «شعاعیان»، دبره را درک می کند و در سال ۱۷۴۴ می گوید غلط است. «پیکار» هم همین را می گوید. حزب توده هم می گوید، تفاوت اینها در کجا مشخص می شود؟

۸: آن چیزی که ما را دورهم جمع کرده است اصول م.ل. است من به موجودیت و هستی این اصول و قوانین مستقل از این یا آن شرایط خاص را معتقدم می‌باشم برای تشخیص و داوری پیرامون نظرات. ۱۸ دبره همین اصول است. دعای ما بر سر اصل عام «قیام کار توده هاست» و از این قبیل مسائل می باشد.

ضمناً پیکار یک مورد مشخص است که مرزیندی ما با اصول عقیده‌تی آن باید جداگانه بازهم براساس اصول م. ل. مشخص شود.

۱۳: در مجموع بعد از قیام خط پرولتاری داشتیم یا نه؟

۱۴: خط مشی نداشتم، دنباله روی از حوادث من کردیم.

۱۵: گفت در مورد علت بحران پیشی نیست ولی عده‌ای مرکزیت را عامل تشید بحران میدانند و گزنه کسی این دید را ندارد که علت بحران مرکزیت بوده است. رفیق شماره (۲) معتقد بود که باید

نوشته شود که مبارزه ایدئولوژیک بین دو دیدگاه و گزنه پلیوم در خلاصه قمی تواند به پرولتاری بودن یکی اشاره کند. از این دو دیدگاه یکی خود را در بنده تعیین برنامه و تاکتیک فرار میدهد و زدوفن پیرایه‌های غیرمارکبستی را از کاتال پیشیرد این مبارزه میداند.

۱۶: بحران ناشی از تشید مبارزه ایدئولوژیک بین دو جریان فکری در درون سازمان بوده است.

۱۷: به نظر من بحران بدیلیل رشد تفکرات م. ل. در بین اعضاء بوده و مبارزه ایدئولوژیک چون به صورت اصولی دنبال نشده باعث بحران گشت.

۱۸: جمله ناقص است بحران در شرایط خاصی بوجود می‌آید، رسیده بحران ناشی از عدم

انطباق حرکت عملی و نظری سازمان با حرکت تاریخی طبقه کارگر است و در مقایسه فعلی بین

جنابی که می‌خواهد خود را بر حرکت تاریخی پرولتاریا منطبق کند و به آن سمت می‌رود با

جز یافتن دیگر.

۱۹: رسیده بحران مضمون ایدئولوژیک دارد. اما نداشتن برنامه و... به آن شدت بخشیده است.

۲۰: آن جریانی پرولتاری ایت که منطبق بر حرکت توده‌ها باشد. البته نه به صورت مکانیکی.

جریان دیگر با باید خود را منطبق کند با ایزوله شود. یک میستم اصولی می‌تواند مانع بوجود آمدن

فرآکسیون شود و امر مبارزه ایدئولوژیک را به طور اصولی به پیش برد، در غیر اینصورت به بحران حدت

می‌بخشد. (مرکزیت در این چا مقصر است).

## گفتار اول — مباحث گروه ۹

۲۱: رسیده بحران کوئی ناشی از عدم انطباق کامل و همه جانبه مجموع مواضع فکری و عملی سازمان بر حرکت تاریخی طبقه کارگر است. این بحران رسیده طبقاتی دارد. میان گزایشی که میکوشد. تاسازمان را بر حرکت پرولتاریا منطبق سازد و بقیه جریانها که به اشکال مختلف مانع این کار هستند قضاقد برقرار است و این قضاقد بشکل تقاضاهای ایدئولوژیکی و سیاسی کوئی سازمان منعکس است. مخدوش بودن ترکیب ایدئولوژیک سازمان ناشی از مخدوش بودن پایگاه طبقاتی سازمان است. وجود جریانهای اعلان نشده مختلف میان جریانات طبقاتی هستند. یک جریان وجود دارد که پرولتاریست و مبارزه این جریان با دیگر جریان نهایی موجود قضاقد اساسی درون تشکیلاتی میباشد. بحران از آنجا شروع شد که جریان پرولتاری سازمان قوت گرفت و در جهت تطبیق هر چه پیشتر سازمان با پرولتاریا شروع به اقدام نمود. سازمان ها پیش از آن مبارزه‌ترین نیروهای خلق بودند مبارز تمام عیار پرولتاریا. نطقه هایی که در آغاز بشکل افراد در درون سازمان وجود داشت مدتها نتوانست سازمان را در جهت حرکت طبقه کارگر سوق دهد. جریان پرولتاری زیرعلامت سوال و زیر ضربه قرار داشت. در جریان رشد جنبش و مثلا از آغاز جریان خارج محدوده و در نتیجه تأثیر عمیق و همه جانبه حرکت پیش از قوت گرفت و رفته در چارچوب تشکیلات رشد نمود اما همزمان نتوانست به کفیتی در سطح سازمان بدل شود. وجه غالب هنوز پرولتاری نبود (پیش از قیام) ولی جنبش این وجه غالب را تضعیف کرد. حرکت مبارزه بین مشکل باتکاء خودشان و با حرکت آنان در پیوند با طبقه کارگر چهنه بود که در جریان جنبش رشد نمود. به موازات جنبش مشاهده میکنیم که وجه غالب در سازمان در پر ابر نفوذ پر قوت عینیت حرکت خلق و طبقه کارگر مقاومت می‌ورزیدند. پیش از رشد کافی جریان پرولتاری مشاهده میکنیم در سازمان جریانی برای تربیت کادر، برای آموزش مارکسیزم، برای پیوند واقعی سازمان با طبقه کارگر، وجود ندارد و هنگامی که بحث از پیوند است، مقاله مکانیکی تهم های

نفوذی مطرح میشود. در این زمان هنوز مساله سرباز انقلاب مطرح است نه رژمنده آگاه مارکیست – لینینست. تا سال ۵۴ بطور کامل (و تا پیش از قیام کمایش) طبقه کارگر را از خلق منعایز نمیکردیم. وقتی توده ای شدن مبارزه را برسی میکردیم خلق را پیکارچه میدیدیم بدون تفکیک طبقاتی. اکثر تحلیل های ما در مورد ناتوانی ها و خرابات وارد بر سازمان در چارچوب تحلیل های روشنانی، ذهنی، تاکتیکی و غیر مارکیستی بود (ندونه سیاهکل). در چارچوب شکل تیمی سازمان به برسی مسائل می پرداختیم. بعد از قیام و هم اکنون پاره ای نمودهای گذشته را بشکل وجود افراد نامتاسب با مسویلتهای مهم یا روابط مکانیکی، عدم توجه به آموزش وغیره را مشاهده میکنیم: کسی میتواند مسئول باشد که بیشتر بتواند کسک بخورد و حرف نزد و این تقریباً تنها میار است. بی انصباطی تشکلاتی، ناهماهنگی، چپ و راست زدن،... همه ناشی از تضادهای ایدئولوژیک اند که خود میین گرایشات طبقاتی مختلف است. بتایران تضادی که باید حل شود تضادیست که میان جریان در مجموع پرولتاری و مجریانات غیرپرولتاری برقرار است.

۴: مظنوی از در مجموع پرولتاری را مشخص کند. خطوطی که گذشته را رد نمیکند من در مجموع پرولتاری نمیدانم.

۳: رد گذشته را تنها میار نمیگیرم. به این علت است که میگویم آنها که در مجموع می دارند سازمان را با مارکیسم - لینیسم متنطبق کنند، به مارکیسم - لینیسم رجوع میکنند. مسائل سازمان را از این دید برسی می نمایند، از اصول عدو نمی کنند. در تشکیلات شکل سازماندهی کارگران را در نظر دارند و حزب را پروسه روشن تشکیل آن در نظر میگیرند. میکوشند سازمان را به وحدت ایدئولوژیک برسانند. این جریان بروز و رشد و توسعه است. این جریان بدون گذشت و با قاطعیت بروز و کرده و انتحرافات را تحلیل می کند و میکوشند راه را نشان بدهد و این جریان روبه رشد و توسعه است. رویشه بحران بدون اینکه به پروسه پیدایش آن اشاره کنیم اول یک بحران ایدئولوژیک است. به نسبت نگرش ها از مارکیسم و به تعداد بروزشها طبقات وجود ندارد. بلکه فقط پرولتاریا و خرد بورژوازی و بقیه نوسانات ایدئولوژیک متاثر از این دوپایگاه است. بحران سیاسی ناشی از بحران ایدئولوژیک می باشد. باید بدین شکل اختلاف ایدئولوژیک را توضیح داد نه صرفاً بر اساس تأیید یا رد مشی. جریان خود بورژوازی خود، بدلو شکل راست روی و چپ روی نمودار میشود. جریان پرولتاری دارای این خصوصیت است. ۱- رجوع قاطع به مارکیسم - لینیسم و ازند کس بدون نسبت به این اصول. ۲- قاطعیت در دفاع از این اصول و در مبارزه با سایر جریانها و گرایشات. ۳- منعایز کردن پیوسته طبقه کارگر از خلق در تک تک تاکتیکها و در استراتژی. ۴- منعایز نمودن سازمان با جمیع جریانات راست و چپ بر اساس مارکیسم - لینیسم و نه بر اساس نوشته سازمان. ۵- تحلیل اپوتونیسم بر اساس حرکت طبقاتی جریان نه بر اساس این یا آن اصل اعلام شده توسط آن جریان. ۶- کوشش قاطع برای ازین بردن نهادهای بازدارنده در سازمان و تشکیلات و کوشش برای مبارزه قاطع با آنها که برای حفظ سازمان بشکل گذشته میکوشند. ۷- عدم ترس آنها از اعلام مجموع این مسائل. جریان خود بورژوازی با دو محور مشخص میشود. محور گرایشات راست و محور گرایشات چپ. مشخصه جریان راست روی خود بورژوازی در شعار حاکیت خلق، در اعلامیه کردستان، در موضع گیری نسبت به خط ۴، میاست هسته زدن سازمان در کارخانه ها، در شکل سیاست اتحادیه ای در کارخانه، در رابطه با هوازدان، در نامشخص نگه داشتن خط سازمان به خاطر حفظ وحدت جلوه گر میشود.

جریان دوم خود بورژوازی با این نمودهای مشخص میشود: تأکید بر منته، کوشش برای حفظ هر چه بیشتر نهادهای فکری و تشکیلاتی گذشته، تقسیم بندی اپوتونیسم از جریان غیر آن بر اساس مشی گذشته سازمان، تعديل و تحریف مارکیسم - لینیسم به خاطر مصالح تشکیلاتی و منافع فردی، جنگ طلبی می منطق، عمل گرایی پیوسته.

این مرز بندی سوای ایدئولوژیک - سیاسی در تشکیلات نیز خود را نشان میدهد. وجه پرولتاری میگوید، درنگ گنیم، ایدئولوژی، میاست و برنامه خود را مشخص کنیم و حرکت کنیم. این جریانات میخواهد با آگاهی نیروها را مشکل سازد و تشکیلات را بر حرکت طبقه کارگر منطبق کرداشد.

سیاست تشکیلاتی خود بورژوازی راست روانه بر دموکراسی تأکید می کند با محظای

لیبرالیزم، پیوند خلقی تشکیلات را با شکل اتحادیه ای مورد نظر دارد. حتی با انهدام سانترالیسم تشکیلاتی، مانع آماده شدن تشکیلات برای حرکات تند و لازم می گردد. چپ روی خرد بورژوازی به مشکل کردن عناصر (رزمندگان محدود) غلبه بر سانتر از طریق بن اعتبار کردن تشکیلات، ایجاد مرز غیر قابل عبور بین سازمان و هاداران، نگاه کردن به عنوان یک ارگان آنهن، مجرزا... افرادی از این جریان هنوز فکر می کنند حوزه همان نیم سابق است و مسئول تدبیری همان رفق فرمانده است. اینان در پاره ای موارد خود را وارث میراث سازمان میدانند (ونه طبقه کارگر را). خصوصیات افراد نیز همینطور است. فرد وابسته به جریان پرولتاری به آموخت خود و سازمان توجه دارد. آموختش مارکسیسم - لینینیسم را به طور اصلی و با وجوده به اصل مورد تأکید قرار میدهد و باقاطبعت می کوشد که ایده خود را به سازمان تعمیم دهد، و به طور روش با چپ روی و راست روی مبارزه کند. این افراد متعهدترین و منضبطترین افراد سازمانده و سازمان از خود و خود را از سازمان میدانند. تیپ و است رو به تناسب حال و هوای سازمان نظرش را تغییر میدهد (وانقاد نمیکند). در رابطه با هر حرکت توجه خاص عرضه می کند. به هنگام موضع گیری همیشه جانب منفعل ترین نیروها را میگیرد (خود ممتنع ترین برخورد را میکند). در روابط با جریانات مختلف سیاسی دارای بیشترین روابط است. در رابطه با وظایف خرد کارترین نیروهast. در برخورد انتقادی با سازمان از همه ساکت تراست. چپ روی سازمان بی اعتماد است. افلاطون شکن است، نامتعهد است، با شعار دمکراتیسم بر علیه افلاطون و هر نوع سانترالیسم می جنگد. تمام آنها که فکر می کنند تشکیلات یا مرکزیت عامل بحران است، وابسته به جریانات خرد بورژوازی هستند.

۸: جناح چپ و قاعده از ۴ و شکستها را می خواهد تاکتیکی جلوه دهد و توجیه بکند.

سازمان را در آن سالها چه جریانی می دانی.  
۹: به طور غالب یک جریان خرد بورژوازی (برداشت غلط از مارکسیسم، مبنای حرکتی مقایر حرکت تاریخی طبقه کارگر شد و وجود روشنگران انقلابی به عنوان نیروی عمدۀ سازمان آن را به این جریان انداخت).

۸: سیاست جریان خرد بورژوازی چیست؟

۱۰: نوع برداشت ما از مارکسیسم - لینینیم سبب شد که حرکت طبقه کارگر را از خلق منعایز نکنیم و در نتیجه حرکت خود را با خلق متعلق کنیم و به استقلال خودمان برسیم. نقطه حرکت ما از مارکسیسم شروع شد و از گرایش خرد بورژوازی سر در آورد. عنصر تعیین کننده در چهارچوب تشکیلات روشنگران انقلابی بودند. نیروی پشت جبهه سازمان از هم روشنگران انقلابی بودند. بطرور عمدۀ حرکت را خواستیم با حرکت پرونکاریا تنظیم کنیم و نتوانیم و به گرایشات خرد بورژوازی در غلطیابیم. فرق ما با مجاهدین در اینست که آنها از بورژوازی شروع کردند و برای جنب کارگران، به گرایشات پرونکاری روی آوردند. در کل ما در فلسفة دچار گرایشات ایده آیینی شدیم. در عملکرد و تشکیلات و...، دچار گرایشات غالب خرد بورژوازی شدیم. ما سعی کردیم در نیت بسوی پرونکاریا برویم ولی نتوانستیم. ما مارکسیسم را درک نکردیم، تحریف کردیم. دیره دشمن لین است. با حرکت تاریخی طبقه کارگر پیوند بر قرار نکردیم. ذهنی گرایی غلبه داشت.

۹: تفاوت ناردنیکها با عملکرد ما چیست؟

۱۱: آنها در اول دهقانان را میدانند. کشن فرد را بعنوان تغییر تاریخ میدانند، فقیرترین آدم را انقلابی ترین میدانند و مادر اول کارگران را میدانند، کشن افراد را بعنوان تغییر تاریخ نمی دیدیم.

۱۲: یکی از رفقاء می گوید: بین نظر غالیش درست است ولی در زمینه استراتئی و تاکتیک دچار اشتباهاتی می شود. بعد رفقاء او می برسند: این جریان از نظر منشاء طبقاتی، در جهت منافع کدام طبقه حرکت می کرد؟ مارکسیستی بود یا نه؟ باید صریحاً نظر را روشن کرد. بنظر من اساساً درک ما از بن مارکسیستی نیست. ما یک جریان خرد بورژوازی بودیم که از قالب پرونکاری استفاده میکردیم، برای پرونکاری شهید شدیم ولی از موضع راه خرد بورژوازی.

۱۳: از نظر طبقاتی، جریان ما بطور غالب خرد بورژوازی بود. از نظر بینش کلی، مارکسیست - لینینیست نبوده است، نتوانست بطور غالب مارکسیسم - لینینیسم را درک کند، هر چند پیوسته

کوشش برای درک هارکیسم — لینیسم میشد. استراتژی ما خوده بورژوازی بود.  
 ۱۰: در یک کلام، بحران در نامه ای که یکی از ارگانها نوشته منعکس است. بحرانی که  
 میدانیم در مجموعه سازمان، در زمینه های مختلف فعالیت سازمان یعنی در زمینه های ایدئولوژیک،  
 سیاسی و تشكیلاتی تجلی پیدا کرده است. که نمونه های آن را خود رفقا هم میدانند. این برداشت که  
 این بحران را تنها مربوط به مرکزیت کرده ایم، یک برداشت انحرافی است. ما اساس بحران را،  
 بحران ایدئولوژیک درون سازمان می دانیم، که انعکاس آن، در زمینه های سیاسی و تشكیلاتی، نه  
 فقط در مرکزیت بلکه در مجموعه سازمان منعکس است. ما روی این امر تکیه داشتیم، که در پروses  
 شش ماه اخیر بحران ابعاد سیاسی بخود گرفت و در این میان مرکزیت، بیشترین مسئولیت را در این  
 زمینه داشته و بیشترین انتقاد متوجه مرکزیت است، اما زمینه مادی این بحران، نه فقط در سازمان بلکه  
 در کل جنبش کمونیستی ایران باید جستجو شود. بدلاًیل مختلف، جنبش کمونیستی ایران اکنون در  
 شرایطی قرار گرفته است که از سرعت حوادث موجود در جامعه، عقب مانده است. شرایط ذهنی از  
 شرایط عینی عقب است. نیروهای پیشاهمگ از حرکت توده عقب تردید و قادر نیستند همه این حرکات  
 را هدایت کنند و از قدره قدره ارزی توده یک سیل شروع شون باشند قصد ندارند وارد برسی کل جنبش  
 کمونیستی ایران شویم زیرا همانطور که در برنامه پلنوم آمد، موضوع بحث مقوله های ایدئولوژیک نیست  
 و تنها تا جایی که به موضوع بحث ما مربوط نمیشود به آن خواهیم پرداخت. اکنون چیزی که طرح  
 می کنیم، تنها بیان فاکتهایی از گذشته سازمان و تینجه گیری از طریق پرداختن به تاریخچه حوادث  
 مربوط به سازمان نیست. بلکه مساله را از نقطه نظر تئوریک طرح میکیم، ساله ریشه یابی بحران نه  
 بعد از قیام، بلکه به قلی از آن و حتی آغاز حرکت سازمان مربوط می شود. پناظر می رسد قلی از شروع  
 صحبت بهتر است آشکارا و روشن نظر خودم را در مورد نحوه برسی و روش شناسی مارکیستی در  
 پرخورد و ارزیابی حیات گذشته سازمان بیان کنم. بدون تجهیز به روش شناسی م. ل. قادر به پرخورد با  
 گذشته تخواهیم بود و این میسر نیست مگر توجه اساسی به سه عامل زیر که معمولاً نادیده گرفته می  
 شود: ۱- حیات سیاسی سازمان باید در چهارچوب جنبش کمونیستی ارزیابی شود، انحراف از این  
 امر، انحراف از روش شناسی مارکیستی است. ۲- بررسی حیات سازمان اگر منوط به ارزیابی  
 تاکتیک مسلحانه شود انحرافی است. ارزیابی یک سازمان سیاسی باید فراتر از آن یعنی در چهارچوب  
 استراتژی، برنامه و تاکتیک های آن تعامل کنید. عدم توجه به آن نه تنها ساده گرانی در پرخورد با  
 گذشته است بلکه بالاتر از آن ولگاریزه گردن خودم. ل. است. ۳- توجه به سطح رشد و مرحله تکامل  
 جنبش کمونیستی ایران در دوره مورد نظر لازم است. تنها با توجه به عوامل فوق است که ما قادر به تعبین  
 تعقی طبقاتی یک سازمان خواهیم بود. اکنون با توجه به دستور جلسه نمی توان به این امر پرداخت و بهتر  
 است به موضوع برگردیم. ریشه های بحران: با این تفکر که طرح می کند، که بریشه های بحران دربعد  
 از قیام بوجود آمد، مخالفم و نیز این فکر را هم قبول ندارم که اساس بحران را در نفوذ و یا عضوگیری  
 افرادی میداند که نظرات خود را بیان نکرده اند، گرچه هر دو عامل در تشید بحران اثر داشته و من خود  
 حداقل فردی را می شناسم که در گذشته (اکنون نمی دانم) به این امر اعتقاد داشت: «این را درست  
 می دانم که اگر کسی به نظراتی رسید لزوماً مصلحت نیست که بیان موضع کند.» ولی من اساساً این  
 قبیل پارامترها را در ارزیابی خویش از علل ریشه های بحران دلالت نمی دهم. باید دید و میبینی در  
 این زمینه داشت. بنظر من سازمان در مقطع ۵۰-۴۹ که در حقیقت آغاز حیات سیاسیش بود، دچار  
 گرایش انحرافی بود و این گرایش انحرافی تا به آخر و همین امروز تپیز ادامه دارد. این گرایش کم بهها  
 دادن و نادیده گرفتن و چیزی از مبارزه طبقاتی یعنی وجه مبارزه ایدئولوژیک است که بقول انگلش و  
 تاکید لینین این وجه از مبارزه، درست بایستی بموازات وجود دیگر مبارزه طبقاتی به پیش رانده شود. این  
 یعنی پیش رانند آن مبارزه است که منجر به تدوین تئوری انقلاب، بیرون رانند و مبارزه ایدئولوژیک در  
 ایدئولوژی های بورژوازی و خوده بورژوازی در مجموعه ایست. کم بهها دادن و یا در برخی موارد نادیده گرفتن مبارزه  
 ایدئولوژیک اگر در مقطع ۵۰ ناشی از یک سلسله علل بود، در شرایط کوئن دیگر همه آن علل عمل  
 نمی کند و سرچشم‌آش میتواند عوامل دیگری باشد. مثلاً اگر در آن دوره چیزی روی علت بود، اکنون  
واست روی سازمان علت است. در آن دوره منشاء طبقاتی، پالین بودن سطح داشت تئوریک، تسلط

خط مشی راست حزب توده و نکیه یک جانبه پر روی تئوری و پاسیفیسم در عمل، انحراف شناخت شناسانه و سطح رشد چندش کمونیستی عوامل دیگری که حتی در سطح جهانی عمل میکرد، ریشه عدم پیشبرد مبارزه ایدنولوژیک بود. سلماً این ضعف جدا از گرایشات غیر پرولتری نیست، بلکه کسب روشنفکری نیروهایی که به سازمان جلب می شدند دارای پایگاه طبقاتی خرده بورژوازی بودند ولی تاکید می کنم که هر گونه انحراف در مبارزه طبقاتی پرولتاریا مر بوط به ترکیب روشنفکری و یا داشتن منشاء طبقاتی خرده بورژوازی این گونه سازمانها نمیشود. موضع طبقاتی روشنفکران انقلابی را نمیشود از طریق تعیین موضع آنها در سازمان تولید اجتماعی جستجو نمود. بقول لنین روشنفکران انقلابی ای که به مارکسیسم روی می آورند، معمولاً نه از طریق و بر مبنای مبارزه اقتصادی و موضعشان در تولید، بلکه بر پایه مقدمات دیگری - آشنازی با علم - انجام می گیرد. یعنی اشنازی با تفکر طبقاتی پرولتاریا انجام میگیرد. پاره ای از رفقا برای هر گونه انحراف و کجروی و یا نادیده گرفتن واقيعات که نتیجه عدم گسترش واقعیات اجتماعی است میخواهند یک پایه طبقاتی غیر پرولتری بیابند که این خود انحرافی است. شکل گیری مارکسیسم و تکامل آن در تاریخ مبارزات طبقاتی پرولتاریا و نقش لنین در این مورد را میتوان بعنوان نمونه تاریخی ارزیابی نمود. برname، استراتژی و دو رزمایی که یک سازمان از تحول جامعه تصویر می کند، نشان دهنده موضع طبقاتی آن جریان است که همه راه با عوامل دیگری، قبلاً از آن ساخته گفته باید ارزیابی گردد. بنابراین برای اینکه به روش شناسی مارکسیستی ممکن باشیم تباید یک جریان را از طریق عملکرد های روزمره اش، ارزیابی کنیم. هدف از این مقدمه صرفا آشنا کردن رفقا نسبت به شیوه برخوردم با کل جریانهای سیاسی است. مرسیم به اصل مطلب: من و پیش ای ترین و اساسی ترین عامل بحران را کم بها دادن به مبارزه ایدنولوژیک و تضاد های ایدنولوژیک می محدود در سازمان می داشم. مسأله اول، یعنی کم بها دادن به مبارزه ایدنولوژیک دارای یک ریشه تاریخی در سازمان ما است. منتظر آنست که این مسأله بر می گردد به کل پردازش فعالیت سازمان در گذشته. یکی دیگر از عواملی که تکیه من برآنست و خودش ارتباط ارگانیکی با عامل اول دارد و خودش ناشی از آن است، موضوع سانترالیسم دمکراتیک است. سانترالیسم دمکراتیک، بعلت عدم پیشرفت مبارزه ایدنولوژیک عملاً به چیزی مبدل شد که نمیتوان آن را سانترالیسم دمکراتیک، یمهمون نہیں دانست. یعنی مرکزیت سازمان بعلت عدم پیشرفت مبارزه ایدنولوژیک، عدم کار و تربیت ایدنولوژیک و کادر سازی، وضعیت توری خاصی بخود گرفت. زیرا مبارزه ایدنولوژیک در آن سطح که انجام میگرفت، معمولاً محدود به مرکزیت بشد. یعنی اساساً بجای اینکه بموازات رشد سازمان، یک موازنه ای بین قدرت مرکزیت و دمکراتیسم درون سازمانی بوجود آید، عملای مرکزیت سازمان همه چیز و دمکراتیسم درون سازمان همیچ بود. این به نظر من به هیچوجه ناشی از خود نخواهیای مرکزیت بود و یا حداقل، این عامل، علت تبود بلکه این قضیه خود ناشی از ضعف کادرهای سازمان، و عدم پیشرفت مبارزه ایدنولوژیک در سطح مختلف سازمان و توده های سازمانی بود. هرچه از جانب مرکزیت تبود می شد تو سطح کادرها و بدون آگاهی کامل برآن پذیرفته می شد. شرایط اختناق و دیکتاتوری حاکم بر جامعه هم مسلماً به این امر دامن میزد. این عامل نیز تعیین کننده تبود. عامل دیگر، عدم پیشرفت پردازه ایدنولوژیک به دلایل مختلف سازمان و توده های سازمانی از قیام بطور بارزی مشهود بود، که باز هم ناشی از کم بها دادن به مبارزه ایدنولوژیک بود، عدم وجود خط مشی معین، عدم سازماندهی برای پیشبرد این امر که در تجییع مجموعه تشکیلات سازمان نه اساساً بر پایه سازماندهی مبارزه ایدنولوژیک، بلکه اساساً بر پایه دیگری سازماندهی شد. اکنون بی جهت نیست که پلنوم با یک تناقض روبروست. این تناقض همانست که من در نامه ام که به پلنوم و کمیته مرکزی نوشتم منعکس می باشد. در جایی که موضوع پلنوم و توصیم گیری به سرنوشت سازمان و چنین کمونیستی مربوط می شود و باید افرادی که شایستگی و دیدگاه مشخصی را دارند دعوت من شدند، باید کیفیت افراد در نظر گرفته شود. این افراد دمکراسی درون سازمان در تناقض قرار می گیرد. اساساً قضیه در تشکیلات و تحویل سازماندهی است. ضوابط مانع شرکت افراد با حق رای نمیشود و بخایش افرادی با حق رای ولی بدون نظر وارد پلنوم می شوند.

۳: مسائلی که مطرح می کنیم در تکمیل صحنهای صحیح و نوشتہ بحران بزرگ و...، برخورد با نظرات رفیق (۱۰) و ریشه پایی بحرانی است. رفیق (۱۰) اساسی ترین مسأله را در بحران کنونی

سازمان و ریشه اصلی آن را کم بها دادن به امر مبارزه ایدنولوژیک میداند و معتقد است، این امر از همان آغاز کار سازمان مطற بوده است. بنظر من اشاره فرمایته به منشاء طبقاتی و انکاس تضادهای طبقاتی در مبارزه ایدنولوژیک کرد، وقتی می گوییم به مبارزه ایدنولوژیک کم بها داده شده باید از این دیدگاهها به مساله بینگریم: آیا دیدگاه مارکسیسم به مبارزه ایدنولوژیک کم بها می دهد، یا این دیدگاهی است انحرافی در سازمان که مبارزه ایدنولوژیک کم بها می دهد؟ مبارزه ایدنولوژیک از دیدگاه مارکسیستی ادامه مبارزه طبقاتی است و مبارزه ایست برای بیرون رانند نمایندگان و نبروی واپسی به طبقات غیر پرولتاری از تشکیلات مارکسیستی. کم بها دادن به مبارزه ایدنولوژیک در پک تشکیلات مارکسیستی یعنی بازگذاشتن راه برای ورود و یقای نیروهای غیر پرولتاری و بیدگاه خلقی در غلطیدن، دوری از خط پرولتاری و غیر مارکسیستی عمل کردن، عدم توجه به مبارزه ایدنولوژیکی خود یعنوان یکی از نمودهای بحران است، حتی راه نیانداختن و سازمان ندادن مبارزه ایدنولوژیکی خود یکی از نمودهای ساده ایست که از یک پایگاه دیگر سرچشمه میگیرد، مبارزه ایدنولوژیکی که در سازمان مطرح شد، حتی در گذشته بسیار سخیر بود. حتی در سال ۵۴ مبارزه ایدنولوژیک که راه افتاد، مبارزه ای بود که عمدتاً بر روی مسائل تاکتیکی دور میزد، مبارزه طبقاتی و مبارزه ایدنولوژیکی بر سر خط کار پرولتاریا و طبقه کارگر در مدنظر نبود. مبارزه ایدنولوژیکی نکردن یعنی با جریانات غیر پرولتاری و غیر مارکسیستی مصالحه کردن. این گاریک چریان مارکسیست نیست. رفق (۱۰) می گوید تضاد اساسی بحران، مربوط به مبارزه ایدنولوژیکی است ولی نمی گوید با چه چیزی، در چه نقطه، حتی مطرح است. بنظر من یا باید افراد غیر پرولتاری را از سازمان بیرون نداشت، یا مساله راحل کرد. مبارزه ایدنولوژیک فقط در این چارچوب معنی می دهد. وقتی رفق می گوید مبارزه ایدنولوژیک از سال ۴۹ کم بها داده شده، یعنی از سال ۴۹ امر غیر پرولتاری در سازمان وجود داشت و با آن مصالحه می شود، قبل از عنوان مبارزه ایدنولوژیک باید از پایگاه و اختلافات طبقاتی صحبت کرد. حتی طبقه کارگر هم ممکنست در طی پروسه حرکت خود در زمک مرحله خرده بورژوازی و حتی بورژوازی عمل کند. رفق از وسط حرفش را شروع کرده است. به ریشه نیزداشت است.

یک نکته وجود دارد، که رفق قاطعه با آن برخورد نمی کند و آن پایگاه طبقاتی سازمان است. این برخوردی پرولتاری نیست. وفق شروطی را برای شناختن پایگاه مطرح می کند که به آن نمی بردازد و ریشه ای برخورد نمی کند. رفق از سانترالیسم دمکراتیک صحبت می کند ولی معلوم نمی کند کدام ایدنولوژی غلبه دارد و کدامین ایدنولوژی در برایرش فرار دارد. سانترالیسم دمکراتیک شیوه ایست مخصوص سازمان مارکسیستی، اگر اعمال نمی شود، خود معلوم است، اگر سانتر باید بپوند نداشته باشد، خود شناخته غیر پرولتاری بودن سازمان است. سانترالیسم دمکراتیک یکی از عوامل بحران نیست، بلکه باید عامل ریشه ای قدر را شناخت، که عامل ییگانگی از سازمان است و نمی گدارد سانترالیسم دمکراتیک اعمال شود.

وقتی ییگانگی وجود نداشته باشد، هیچ ضابطه ای پیش نمی رود و ایرا نمی گردد. نفوذ افشار و طبقات غیر پرولتاری تاریخ پر سازمان را زیر ضربه فرار می دهد...

پروسه انتقاد و انتقاد از خود هم در ارتباط با این مساله است. پیوسته در سازمان نق زدن و ابراد گرفتن هست، ولی انتقاد سازمان یافته و با دیسپلین اصلاح مطற نیست. زیرا هر کس با ملاک خود عمل می کند. خط ایدنولوژیک و مشخص و واحد و سمت حرکت تاریخی معینی مطرح نیست. این خود معلوم است، نه علت بحران. در آخر رفق (۱۰) عدم وجود خط مشی معینی در سازمان را مطற می کند در صورتی که این عامل قبل از مساله سانترالیسم دمکراتیک و انتقاد و انتقاد از خود مطற است. وقتی خط مشی واحد نیست، از نیروها نمی توانیم بخواهیم خط واحدی را بکار بگیرند و این امر هم مربوط به نداشتن خط ایدنولوژیک واحد است. ما نمیتوانیم قبل از قیام یک چریان ایدنولوژیک قالب داشتیم. از مدتی قبل از ۵۴ یک چریان را و به رشد بود. در مقطع ۵۷ یک موزانه برقرار شد. نوشته «وظایف اساسی»... و «باهم...» مرحله انتقالی بود و این دو نوشته چریان انتقال را نشان می دهد. وقتی این دو نوشته بپرسیم احمد معلوم شد که ما دیگر خط مشخص نداریم، القاطن ترین نوشته، رنده انه ترین نوشته هایی که واقعیت بر سازمان تحمیل کرده است. از نظر عمل، ما بتدریج در مبارزات مردم حضور می یابیم. فیام که شروع شد، تشکیلات نایاب شد. هر کدام از کادرها با یک دسته از

نیروهای مبارز پیوند، پیدا کردند و به شهری رفتند، روابط مبارزانی جدید یک انفجار بود و هر فرد فدایی خود سرمنشان، یک سری روابط شده بدون توجه به کیفیت و توانایی اداره کردن یا کنترل کردن. برای کار تشکیلاتی یک سر زنجیرها را (که سر دیگر کش در دست مردم بود) بهم حلقه زدیم. تشکیلات در واقع از هم شکست. از یک سازمان تشکیلات مجازات، از سوی دیگر امکانات وسیع، پیوند و کار با نوده مطرح بود ولی قادر هم نداشتم. سازمان ما پرسه دقیق سلطه مردم بر تشکیلات است. افراد تئوریک نداشتم، تجربه لازم نداشتم، ضعف تجیش کمونیستی... مطرح بود. در نتیجه در مقطع قیام وجه غالب این دولوژیکی بهم می ریزد و بدون اینکه حدود صریح مشخص این دولوژیکی بوجود آید. با تغییر پیش و تحلیل درست اوضاع راه بازمی شد. درهم شکستن حدود صریح تشکیلاتی وضع را بدتر می کرد. بحران اوج گرفت. مرکزیت سازمان زیر ضربات منگینی قرار گرفت و با بحران را تماماً بر سرش می ریزند که بنظر من مستوجش نیست. نه برای افراد، حدود مشخص عملی، فکری، خصلتی داریم و نه حدود مشخص این دولوژیکی، مشی، سیاسی، ارگان و...

باید از حدود نامشخص طبقاتی یعنی مساله این دولوژی و حدود نامشخصی که دارد صحبت کرد. باید جریان م. ل. در درون سازمان متوجه شود. بر اساس آن در رشد آن بکوشیم. مبارزه این دولوژیکی در آنجایی صورت میگیرد، که افراد به اهمیت آن و به ضرورت آن رسیده باشند. رفق معلول را می بینند. مبارزه این دولوژیک و سیله تصفیه طبقاتی است. باید برای مشخص کردن حدود طبقاتی سازمان، هر فرد حدود خود را مشخص کند و کمک نماید به دیگران که حدود خود را مشخص کنند و مبارزه این دولوژیک در این کانال پیش برود.

۴: گفتید مرکزیت مسئول است. مسئولیتش در چارچوب معین است و بنابراین در این محدوده عمل کرده است.

۱: پنجه بر سر این نیست که مبارزه این دولوژیک به مثابه شکل عمده فعالیت سازمان از جانب مرکزیت در بعد از قیام پذیرفته شد یا نه؟ آری پذیرفته شد، منتهی در حرفة و نه در عمل، مرکزیت این مبارزه را عملاً پیش نبرد و بدین لحاظ مسئولیت متوجه مرکزیت است. در ضمن این ضعف مرکزیت بدون زمینه مادی در کل سازمان نبود. من معتقدم که بعد از قیام مرکزیت سازمان نقش عمده ای در دامن زدن به این بحران به علت عدم سازماندهی برای مبارزه این دولوژیک داشته است. ولی منشاء این بحران را در مرکزیت تعیین میکنم، از جانب مرکزیت اولانه نشد. وقی هم که به پیشنهاد توهه های سازمانی خط مشی برای این مسئله معلم و پذیرفته شد، بعد از مدتی این مشی بکار نهاده شد و عملاً مسائل انحرافی دیگر در دستور حوزه ها قرار گرفت. مرکزیت هیچگاه برای مبارزه این دولوژیک سازماندهی نکرد، دنبال کار را نگرفت، از کسی مسئولیت و گزارش کارخواست. بطور جدی بازخواست نشد و هدایت نگشت. لذا مسئولیت مستقیم مرکزیت بطرح است. کادرها هم به ترتیب موقعیت و مسئولیت سازمان خود و بدرجات گوناگون مسئولند.

۵: تو در آغاز بحث از ریشه بحران را در جتنیس کمونیستی قرار میدهیم، و در چارچوب تباید به آن پرداخت. در حالیکه خودت سازمان را در گذشته در جتنیس کمونیستی قرار میدهی، در حالی که از نظر پایگاه طبقاتی موقعیت سازمان را مشخص نکرده ای.

۶: نه اینطور نیست، ملچه سازمان هایی را در جتنیس کمونیستی قرار میدهیم، و در چارچوب خوده بورژوازی چه نیروهایی را؟ من از تعیین طبقاتی سازمان آغاز نکردم، من حیات سازمان را در رابطه آن با خوده بورژوازی و پرولتاری را معین نکرده ام؟

۷: گفتنی که ریشه بحران بعد از قیام را نمایند در مرکزیت دانست با تو مشترک و مسئله تعیین طبقاتی چیست؟

۸: آیا من نوایم مسئله را بررسی کنیم بدون آنکه تعیین طبقاتی را مطرح نکنیم؟ از وسط نباید شروع کنی.

۹: اگر موضوع بحث پنجم بر سر این بود که سازمان در مقاطع گوناگون حیات خویش نماینده کدام طبقه بوده و هست، منهن موافقم که از آنجا شروع کنیم. ولی طبق دستور کیمی هماهنگی مبارزه درون پنجم نباید به بررسی تمام عیار گذشته بپردازد. این گذشته تنها در این چارچوب که بتواند از ماهیت، بحران گونی را مطرح کند قابل بحث است.

۴: اینکه مسئله پایگاه طبقاتی در مورد بحران مطرح می شود بخاطر این است که در بحران مبارزه طبقاتی جاری است. اگر نمی خواهیم پایگاه طبقاتی بحران را نشان دهیم تنها چیزهایی را که رفیق گفت می توانیم به عنوان عوامل بشناسیم؟ مثلًا مبارزه ایدنولوژیک باید بکنیم، باید مضمون طبقاتی آن روش شود. اگر قصبه را جنگ طبقاتی نمی شناسیم پس چی می شناسیم؟ برداشت از صحبت تو این خواهد بود، که اجتناب تاپیر بوده که سازمان چنین اشتباهاتی بکند. هویت طبقاتی سازمان و هویت برگام و استراتژی سازمان چی است. حتی اشاره هم به رایطه آن با بحران نشد. سازمان را در جنبش کمونیستی قرار می دهی. از کیفیت کمونیستی و دست آوردهایش صحبت می کنی، روش می شود که معيارهای رفیق چیست. عامل اساسی تر در این رایطه اگر مطرح شود روشنتر می شود.

۱۰: رفق بر اساس فضایانهای از پیش تعیین شده بروخورد می کند. از ارز یابی اینکه سازمان باید در جنبش کمیونیستی ارز یابی شود، نمی توان به این نتیجه رسید که پس سازمان مارکسیستی بوده و یا نه؟ از مسائلی که من مطرح کردم نمی توان چنین تابعی اتخاذ کرد. رشد اسلامی بحران، نه رد محور مبارزه مسلحانه یا تاکتیک مسلحانه، بلکه اساساً دیدگاهی که تحت عنوان مشی می شناسیم با رد مشی از موضوع لیزیزم مطرح است. آثار تئوری یک گذشتۀ سازمان نه م. ل. نه متداولی م. ل. و نه هیچ یک از قوانین لازم مارکسیستی نوشته نشده و قابل انتقال با آنان نیست. توشه ظاهیری را دارد بدون مضمون. ما به طور مجرد تک مقوله ها را مطرح نمی کنیم. بحران سازمان در گیری تمام آنهایی است که می خواهند به اشکال مختلف از پاسخ صریح به مضمون عملکرد های سازمان در گذشت و با ماهیت بطرات سازمان بروخورد نکنند. با آنها یک گذشت و عملکرد های سازمان را رد می کند و خواهان موضعگیری صریح است. رفق (۲) مضمون فعالیت سازمان را با سازمان لینینیست، با اسلوب مبارزه پرولتاوی مقابسه می کند و نتیجه می گیرد که منطبق نیست برخورد می کند با کسانی که میخواهند سنت هار حفظ کنند و این را ریشه بحران می داند در حالیکه رفق (۱۰) هیچ بروخوردی و توجیهی به مضلالتی که سازمان برای جنبش کارگری ایجاد کرده است ندارد، و نمی خواهد به آن پردازد. علیرغم اینکه وجود صریحاً مشخص این دو دیدگاه باید به تدریج مخصوص شود ولی هر کس باید جیوه خود را مخصوص کند. رفق پس از بر شمردن یک سری عوامل، نهایتاً ریشه اساسی هم را که ماهیت طبقاتی دارد صریحاً مشخص نکرد. وقتی مشی رادرست یک مضمون خوده بورزوایی ندانیم و با آن در جداول فوار نگیریم، با بررسی مرکز بیت کاری از پیش نمی رویم، با آن خط فکری نمی شد پرولتاوی را بسیج کرد و آنگاهی داد. رشد بحران از همین جاست. رفق (۱) گفت صحبت من این نتیجه را می داد که عدم پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک موجه بود. ولی این برداشت رفق کاملاً نادرست است. در صحنهایم این را آشکارا گفتم. اما اصل مطلب که رفق (۴) تأکید داشت مبارزه ایدئولوژیک در درون سازمان مبارزه بین دو خط مشی سرفوشت بحران را روشن خواهد کرد و بعد گفت که من جیوه گیری نمی کنم. اگر این دو خط مشی را بطور منجم بتوانی از درون سازمان بیرون بیاوریم حرف رفق درست است. در دور نمایی که من صحبت کردم ناظر به شکل گیری مبارزه طبقاتی درون سازمان بود. اما به نظر من دو خط مشی بطور کامل شکل نگرفته ولی نمی شود روی محواهایی این دو خط را تصویر کرد. در برابر هم صفت آرایی کرده اند. تصویر رفق این است که یکی از دو خط، خط گذشته است و طرف دیگر نمی آن. بسیار خوب. اگر این درست است، من درستم اول هستم پس در هر مرور که شما مطرح کید موضع معین ایدئولوژیک دارم و آن را صراحتاً بیان می کنم. به هر حال چیزی که رفق (۴) تصویر می کند، قبول دارم که بین دو جریان سایه روش هایی، دو مشی کامل و جداگانه هویدا است. اما ذه به آن شکلی که اوتوصیف می کند، ولی این تنها بیان واقعیت است در درون سازمان. ولی وظیفه ما به عنوان اعضای سازمان م. ل. تها بیان واقعیات نیست بلکه تغییر این واقعیت ها یعنی حل این نقصادها و حل بحرانی بهر نحو و بهر شکل است. پس مساله اصلی این است که از کجا باید تروع کرد، آنوقت است که مسئله برداشت های ما از بحران تفاوت هاییش را تشکیل می دهد. باید مشی تغییر این واقعیات را بیان کرد، برداشتهای ما از مبارزه ایدئولوژیک یکسان نیست. لذا پیشنهاد می کنم وارد مسئله راه حل بحران پژوهیم تا معلوم شود کدام مشی پرولتری است و کدام غیر پرولتری. لزوماً وقتی نیرویی به نفع جریان می نشیند باید از نظر دیالکتیکی چیزی را جایگزین آن کند، اینهاست گره های اساسی درون سازمان و بحران.

۱۱: به نظر من انحراف ما در گذشته بدو عامل بر میگردد یکی دسترسی نداشتن به م. ل و دیگر نبودن ملاک و ضایعه‌ای قوی که بكمک آن بتوانیم آنچه را که در یافت کرده اینم یعنی شناخت خود را به سهک پگذاریم. این ملاک همانا حرکت توده هاست.

۵: گفتنی که علت انحراف عدم دسترسی به داشت. م. ل و دیگر نبودن جنبش توده ای است. حالا هر دوی اینها وجود دارد، با اینحال بعضی ها در مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند، این به چه چیزی بر میگردد؟

۱۱: چون هر کس از موضع طبقاتی خاصی برخورده میکند.

۵: پس ایندو عامل خود مریبوط به افراد پنهانی است.

۱۱: آری، ما می خواستیم موضع طبقه کارگر را بگیریم ولی نتوانستیم چون م. ل را خرده بورژوازی فهمیدیم.

۵: علت اصلی آنست که ما از پایگاه طبقاتی خوده بورژوازی بیرون آمدیم و جنبش توده ای نبود و آگاهی هم نبود و این دویه اعتبار اصلی تر که از دلش بیرون آورده بیم باعث انحراف می شد.

۱۱: آری منظورم همین است.

۹: آیا این شامل طبقاتی که می گویند اساسی است؟ بیان گذاران فلسفه علمی چه منشاء طبقاتی داشتند؟

۵: شرط موضع گرفتن درست این نیست که از دل طبقه کارگر بیرون بیاییم، این شرط اول است، اما عواملی دیگری هم تأثیر دارند.

۳: وقتی مسعود از قیام صحبت می کند آیا کتابهای لینین را نخوانده است همیشه هم بیڑ، کسی نمی تواند از روی کتاب پرداشتی م. ل داشته باشد. مگر اینکه موضع طبقه کارگر را داشته باشد. اما ممکن است کسانی پاشتد که موضع طبقه کارگر را دارند. اما امکان دسترسی به سوری را نداشته باشند، تو معلول را عمه میگیری و حتی مسله کتاب را نظرخواهی میکنی.

۸: چرا کتاب نبود اما اسلحه بود. یک میازم. ل می توانست پگردد و پیدا کند، منظورت از

جنپش توده ای چیست؟ در سال ۵۱ و ۵۲ طبق آمار اعتصاب داشتیم.

۱۱: تئیگ نظر پهای خوده بورژوازی به ما اجازه در ک آنها را نمیدادند. یک طوفان لازم بود که

ما را از جا بکنند و تاره هم کسانی هستند که طوفان قیام آنها را نکان فداده است.

۳: به نظر من مشی ای که ما داشتیم کتاب خواندن را تحریر بیم میکرد. حتی خود نوشته مسعود را وفقا نبی خواندند. این معلول را وقتی کتاب تحلیل درست خود قرار میدهی مسله مخدوش

میشود.

۱۱: ما دیکتاتوری را باید در نظر بگیریم که اجازه رشد و گسترش داشت. م. ل را نمی داد.

۳: این جریان کارگری است که ما را به حرکت در می آورده نه جریان میازم داشتجویی.

اطلاعات نادر مورد ستاییکا، پکار برد آن در مورد پرولتاریا بر میگردد، و اطلاعات فنی ما را برای کار نظامی آماده می کند. مارکس همچو کتاب هارکیستی در اختیار نداشت، کاتوتسکی دنیای اطلاعات درست، اما همه چیز را وارونه دید.

۱۱: داشت. م. ل یک عامل است.

۴: گفته رفیق (۱۱) اساساً روش نیست، رفیق وقتی توضیحات رفقا را در مورد داشت می شود

می پنیرد ولی وقتی دیکتاتوری را پیش می کشد، باز یک عامل خارجی را پیش می کشد، که مثلا وقتی دیکتاتوری رفت ما همه چیز را فهمیدیم.

۸: علت و معلول را رفیق قاطی کرده است.

۱۱: یگذار روش بگویم. ما حامل تفکر خوده بورژوازی بودیم. در آن مقطع، بنابراین حتی

اگر کتاب هم بود، در یافت خاصی از آنها می کردیم که با م. ل فرق می کرد. ولی نبودن کتاب

هم خود عامل تأثیر گذارنده است.

۸: اعتقاد دارم به علت تناقضات سازمان با حرکات توده ها، سازمان قادر به پاسخگویی به

نیازهای میازمانی توده ها نبوده است. در هر حرکت گذشته سازمان نیز این بحران را در ابعاد مختلف می توانیم ببینیم.

#### ۴: چرا پاسخگو نبوده است؟

۱۸: این تئوری، این دیدگاه، نمی‌توانست پاسخگوی نیاز نبوده‌ها باشد و حرکات نبوده‌ها در سازمان تأثیر می‌گذاشت ولی سازمان قادر به پاسخگویی نبود و بحران موجود می‌آمد. مثالهای زنده بحران در اوخر ۵۴ و اوایل ۵۵ امت و ادامه آن، ضربات و انشعاب را پشت سر دارد. این بحران‌ها مشخصاً در رابطه با حرکات نبوده‌ها و اعتراضات کارگری بوده است. ما در سال ۵۴ و اوایل ۵۵ شاهد اعتراضات چند کارخانه بودیم که دوست در اول ماه مه آغاز شده و هماهنگ عمل می‌کرد و با پلیس در گیر یهای بوجود می‌آورد. ولی نهاده برخورد سازمان چگونه بود، سازمان دچار بحران می‌شود. حرکات آن در رابطه با حل بحران و خرکش در این رابطه نه بر مبنای اصول عام و قانونمندی های عام م. ل بلکه بر عکس منطبق بر همان دیدگاه قبل و توجه و تبیین آن با تئوریهای سازمان بوده است که پاسخگویی حرکات قانونمند جامعه نبود. حرکات نبوده‌ها نیاز به چیزی داشت و سازمان طور دیگری عمل می‌کرد. یعنی بحران بین سازمان بود، با حرکات نبوده‌ها، تضاد آشکار وجود داشت ولی سازمان با مسئله بحران تاکتیکی برخورد می‌کرد. ولی عنصری بودند که کار در بین نبوده‌ها و کار کردن در کارخانه را مطرح میکردند. برای این منظور بود که بدانند چه تأثیری عملیات سازمان در کارگران دارد و مشخصاً عملیات و پژوه را در برگاهه قرار می‌دادند... با بحران تاپستان ۵۶ که سر اعلامیه همکن سازمان چهار ماه بحث می‌کند. سر اینکه ما باید عمل کنیم بعد اعلامیه بدھیم و با بر عکس، می‌توانیم بدون عمل فیز اعلامیه بدھیم که بعد از کلی بحث، منتها بر مبنای قانونمندی عام م. ل بلکه نظری و تجزیی میدیدیم که نیازی به عمل مسلحه نیست و بدون عمل فیز میتوان اعلامیه داد. به نظر خودم جز یافات برولتری از اینجا ریشه می‌گرفتند ولی ضعیف بودند و سازمان این اجازه را نمی‌داد که این دیدگاه در سازمان رشد بکند. با اشکال مختلف رشد این دیدگاه را کند می‌کرد. در این پروسه حرکتی بود که در سازمان مسئله محوری مورد سؤال قرار میگرفت وقتی اعلامیه پخش میشد سازمان عمل ناگیر آن را در نبوده‌ها می‌دید که بدون عمل تأثیر دارد و یک رفیق می‌تواند در حرکات نبوده‌ها شرکت کند و رهبری حرکت را بایست گیرد.

#### ۵: یک سری مسائل به ترتیب مطرح است که عنوان می‌کنم:

برنامه کار ما چه بود؟ دو ماہی همینطور میرفیم، یک سری بحث شروع شد. بیشتر در ستاد و بیشتر روی دیدگاه گذشت و مقداری از انرژی گرفته شد. و قبل از آن مسئله اشرف پیش آمده بود. جناح وابسته بگذشت، راه ندادن و عضویت یک سری از این مسائل را مطرح نمودند و تشنج ایجاد شد. در کمیته کارگری ستاد هم نه سیاست مشخص داشتیم و نه تجربه. بعد تشتم که با مسائل چگونه برخورد کنیم، با گذشته با مسائل روز و اساسame. تئیجه این شد که مسائل مشخص را جلوی روی خود بگذاریم که دولت و حزب بررسی شود. عده‌ای رفتند این موضوعات را بنویسند ولی محور فکری این عده مقابله هم بود. در این فاصله هم هر کدام از رفاقتی شهرستان‌ها با خط خود کار می‌کردند. جنگ گبد هم شروع شد. چون در آنجا بی خط و بی سازمان حرکت می‌کردیم. سازمان دوهداده مختلف شد. بعد خلق عرب پیش آمد و کسانی که قرار بود دستور مشخص سازمان را اجرا کنند پاشدند و رفتنا.

۶: در این فاصله مساله ستاد آبادان مطرح شد که باز مساله فنکر گذشت و اسلحه ستاد مطرح بود.

۷: مساله ستاد خود موضوع دیگری است. ما به شبکه‌ها برگشیم و همه از ما برگاهه کار می‌خواستند. فلچ شدیم. دو مرتبه در گیری برگاهه این که برگاهه کارچه باید باشد مطرح شد. تعاملی در گذشته برای پیاده کردن خط شودش بوسیله یکنفر، بازیر با گذاشتن دستور سازمانی، خط فکری خود را در جزو اشرف مطرح کرد و سایر رفاقتی مسئول هم برخورد قاطع نکردد و وقت به بندن تشکیلات و چون تعامل داشتند و دکنند انتقاد جدی به نقض دستور کار نش. به تشکیلات رفت و بحران شدیدتر شد. بعد از این جز یافات نامه نویسی شروع شد. بحران بیشتر شد. حرفها درز میکرد. هر دو جز یان درز میدادند و بندن از بیرون اطلاعات را بدست میآورد و این بحران را در پالین زیاد میکرد. انتقادها و حمله کردن و نق زدن اوج گرفت و بعد حمله به مرکزیت محور شد. در مورد خط ۴ سه گرایش بوجود آمد: برخورد اول مخالفت میکرد نه از دیدگاه اصولی بلکه آن را مثل آپول اپرتوئیسم میدانست. این عده از موضع

خواص خود انتقاد میکردند. مسئله نیامدن و تقویت نشدن جناح مخالف مطرح بود. گرایش دوم: موافق بود و میخواست آنها بیایند و کمک کنند برای تحلیل ها و در واقع از موضع تفکر گذشته مسئله برخورد میکرد و میخواست با هل دادن آنها را بیاورد. شیوه اش غلط بود و وقتی فهمید اصلاح کرد. گرایش سوم برخورد بدنده بود که میگفت باید اول موضع آنها را شناخت بعد با آنها برخورد کرد. اینها با هم فرق دارد و از دیدگاههای متفاوت متشاءم شنج شد. براین زمینه بود که در گیر پها شدت گرفت و در کارهای اینها انتقادهای تشکیلاتی هم مطرح بود. هر شالک جزوی را که در این ۶ ماه تعقیب کنیم مثلاً شنج روی اعلامیه بازگان، اعلایم دموکرات... و آچه در بالا شمرده شد. حتی در هیئت سیاسی جند نفری... ریشه تمام این در گروهی ها در این است که دو محور برخورد میکنند. دو دیدگاه است. یکی دیدگاه تفکر پیشین و یک دیدگاه نو و اصولی. بنظرم تفکر گذشته در حال افول است و جزوی اخیر خط مرز را مشخص کرد.

۱۱: علت ضعف جریان پرولتاری در سازمان ریشه معرفتی دارد یا طبقاتی؟

۷: من مساله را دقیقاً طبقاتی می‌بینم. بدفهمی مارکسیسم ریشه طبقاتی دارد، مساله دو ناست. یکی اینکه جریانی نتواند دسترسی به مارکسیسم داشته باشد و دیگری اینکه نتواند مارکسیسم را بفهمد. تضاد تئوری و عمل مطرح است. نیتوان انکار کرد که از نظر درک تئوری مارکسیستی ضعیف هستیم ولی مساله هم بدفهمی از مارکسیسم است. و ریشه آن موقعیت طبقاتی است.

۱۰: گفتنی که کسانی که به مشی گذشته معتقدند از مارکسیسم دورترند ولی کسانی که از موضع راست مشی را رد میکنند خطرناکترند، تناقض ندارد؟

۷: کسانی که مشی را رد نمیکنند، پروسه ۹ ساله سازمان، پروسه رشد مبارزات توده ها و بویژه قیام را دیده اند و هنوز مشی را درک نکرده اند که ضد مارکسیستی است بنتظر من دگم و حشتتاکی دارند و همچ از مارکسیسم نمی فهمند و در جهت پرولتاری اصلًا گام بر نمیدارند. ولی مساله راست از زاویه دیگری خطرش در شرایط فعلی مطرح است. هن معتقدم جریان چپ دیدگرنویان و شد تکرارده، یک جریان مرده است که باید ریشه کن شود ولی جریان راست سوء استفاده می کند، خود را با نفع مطلق تمام دستوارهای گذشته پنهان کرده و از در گیری خط اصولی و چپ سوء استفاده کرده و بیانیه و خط خود را بنام سازمان صادر میکند و خط پرولتاری ضعیف و منسجم نشده هم باو کم توجهی دارد و از این نظر است که معتقدم خط پرولتاری یکی از عوامل عدم رشدش همین بونه و قاطع نبودن است.

۴: ما در یک جامعه طبقاتی هستیم که نیروهای اجتماعی و طبقات مختلف وجود دارند و میانف مخلفی دارند و براین مبنایا هم برخورد میکنند. به اشکال و مضامین مختلف با یکدیگر مبارزه میکنند. مارکسیسم - لینیسم عملی ترین تئوری انقلابی است. و اساساً تنها نیتواند در خدمت پرولتاریا باشد. بخش هایی از روشنفکران در مبارزه خود به مارکسیسم - لینیسم گرایش پیدا میکنند و آنرا بکار میگیرند. این روشنفکران به اعتبار اینکه چه پروسه اجتماعی را طی کرده باشند از چه پایگاه طبقاتی ای باشند و در کوآن مبارزه چقدر تغییر کرده و مارکسیسم را چگونه درک کرده باشند در رابطه با میانف پرولتاریا راههای مختلفی اوانه میدهند. آنها که بتوانند تئوری مارکسیسم را در شرایط مشخص در استراتژی و تاکتیک به نحوی پیدا کنند که در عمل بتفع پرولتاریا باشد، آنها را روشنفکران انقلابی میگویند و در اردوگاه پرولتاریا قرار میگیرند و در سازمانهای پرولتاریائی نیواند باشند. سازمان ما، حتی یک سازمان پرولتاریائی نبود. نبود غیر پرولتاریائی و غیر مارکسیستی - لینیستی را هم دو برناه، هم در تحلیل از جامعه، نیروها، تشکیلات، عملیات، همه جا نیتوان دید. در جریان ۸ ساله مبارزه سازمان، پحرانی که اکنون مشاهده میکنیم وجود نداشت، زیرا تمامی عناصر سازمان معتقد به دیدگاه حاکم سازمان بودند. عناصری که بدرجات مختلف گرایشات پرولتاری داشتند در درون این میستم حل میشند (ارمغانی). در این میستم نمیشود مارکسیستی عمل کرد، کادر کمیتی تربیت کرد، مبارزه ایدنلوژیک جایی نداشت و مشی تابع بود. انتقاد از مشی حتی مستوجب بدترین عاقبت بود. این مارکسیسم - لینیسم ما بود. هیچگاه مبارزه ایدنلوژیکی که دیدگاه را اساساً مورد سوال قرار دهد وجود نداشت، هر کس که در رابطه با مسائل کارگری قرار میگرفت انتقاد خود را به مشی از دست میداد و لی سازمان بالا فاصله او را از تشکیلات کنار میگذاشت. همراه با اوج گیری حرکات ۲۹

توده ای (۵۶ - ۵۵) بحث ها و مبارزه ایدنلولر یک عمق پیدا میکند. در مقطع اواخر ۵۶ - ۵۷ بحث بر سر چگونگی هدایت مبارزه مردم، وظائف ما نسبت به آنها، چگونگی مشکل کردن طبقه کارگر، تضاد عمدۀ دیکتاتوری یا...، محور مبارزه...، بحث عده در سازمان میشود. نظره های بحران آنجا آغاز میشود که تضاد بین دو دیدگاه یکی ممکن بر گذشته و یکی که سعی میکرد حرکت سازمان را بر مارکسیسم - لینینیسم استوار سازد شروع به مبارزه ای جدی میکند ولی هنوز دیدگاه گذشته غالب است. اواخر ۵۷ وجه مبارزه با دیدگاه گذشته شدت میگیرد. البته نه با اساس آن و هنوز حدود صریح امتیاز وجود نداشت. جریان واپسی به خوده بورژوازی مانع بیرون رفتن جزوای تحلیل از انشاعایون و اعلایی هانی و نوشته هانی که در درجات گوناگون با دید پرتواریا (و در اصل التقاطی) نوشته میشنند. مانند جزوه وظائف... در این سال تئوریهای گذشته ناتوانی شود را از هدایت برآمد توده ای نشان میدهد. نمود این تضاد را الان میتوان در تحلیل ساخت، نیروها و مرحله انقلاب، تضاد اساسی و اندیع موضوعی های سیاسی دید. نمود این تضاد را هم اکنون بین رفاقتی که به درجات مختلف دیدگاه خوده بورژوازی گذشته را به اشکال مختلف تأیید میکند با نظری لینینی انقلاب میتوان دید. الان هیچکس به صراحت از مشی درون سازمان دفاع نمیکند. همه بظاهر انتقاداتی دارند. باید مبارزه ایدنلولر یک عقیق باید تا مج آنها را بتوان گرفت و مشتمان باز شود. تضادی که بحران میزاید فقط رد مشغیر گذشته نیست. هم اکنون گربایشات راست خوده بورژوازی خود را در حاکمیت خلق، اعلامیه بازارگان، اعلامیه حزب دموکرات و... دیگر موضع گیریهای سیاسی نشان میدهد. اکنون بین مارکسیسم - لینینیسم و جریانهایی که به اشکال مختلف مشی با بهتر بگوییم، دیدگاه گذشته را قبول دارند تضاد وجود دارد. و بین مارکسیسم - لینینیسم و گربایشات خوده بورژوازی که در بالا نمودهایش را ذکر کردیم. با هر دو جریان باید بین امان مبارزه کرد. ولی در ابتداء ارائه یک تحلیل همه جانبه و مبارزه با دیدگاه گذشته ضرورت فوری و حتمی دارد. حل بحران در گرو حمل تضاد بین دیدگاه پرتواریایی با دیدگاه خوده بورژوازی گذشته است. الان غالب سازمان دیدگاه گذشته را رد میکند ولی عمیقاً وجه بینایی آنرا نمی شناسد و بهمین اعتبار است که اپرتوئیسم راست هم در این رابطه میتواند باقی بماند. دیدگاه خلقی از گذشته هنوز در موضع گیریها و اعلامیه ها و روزنامه کار به عنیه به چشم میخورد. جزوه پاسخ به اشرف تا اندازه ای با دیدگاه گذشته برخورد کرد ولی جای یک تحلیل همه جانبه هنوز خالی است.

۱۰: از صحبت هایی اینطور استنباط کردم که با صحبت های (۷) تفاوت ندارد. این نتیجه را گرفتم که در درون به دو خط پرتواری و خوده بورژوازی معتفدی. مبارزه با کدام گربایش خوده بورژوازی را که منشاء چپ و راست است عده میشانی؟

۱۱: الان باید بقایای اشکال مختلف مشی را کشف کرد و نشان داد و با آن بطور عده مبارزه کرد، جزوه اشرف همه جانبه و با خیلی از قضاایا برخورد نکرده است، هرچند و بقول (۷) به خیلی از مسائل مخصوصاً اقدام نظامی برخوردی سازشکارانه کرده است. من خودم هم اینکار را کردم ولی چاره ای نداشتم.

۱۲: وفق (۷) در ارتباط با اقتصاد ایران و مسائل سازمان پیشتر راست را منذکر شد ولی تو در عده تر کردن جریان چپ چه استدلالی داری؟ آیا درست است که برخی راست رویها انکاس چپ گذشته است؟ اینکه بعضی که بقول (۷) گذشته را نقی مطلق میکنند آیا ناشی از بقایای دید گذشته نیست؟

۱۳: خط گذشته مرده است. علیرغم اینکه خطوط بر جسته آن شناخته شده باید همه جانبه آن را شناخت، باید مضمون مبارزه ایدنلولر یک در آینده نزدیک بر سر چگونگی شناخت ساخت، مرحله انقلاب و... باشد جناح راست اینجا افشا میشود.

۱۴: آیا این استنباط من درست است؟ سازمان را پدیده ای فرض میکنی که در آن دوجهت تضاد وجود دارد که یکطرفش به اشکال مختلف معتقدین به مشی و در طرف دیگر رد کنندگان مشی با طیف های مختلف هستند؟

۱۵: آری یک جریان مارکسیستی و یک جریان غیر مارکسیستی و خوده بورژوازی است ولی این تمام کار نیست.

۳: کانون راست روی خارج از سازمان است و جریان چپ روی داخل سازمان. بنظر من مبارزه با آپورتونیسم برای یک جریان سیاسی که نمایندگی سیاسی پرولتاریا را دارد، در مرحله کنونی نکامل چنین کموقیست ایران، محدود به مبارزه درون سازمانی نمیشود، برای چنین جریانی مبارزه با آپورتونیسم باید دو وجه داشته باشد یکی مبارزه علیه آپورتونیسم درون سازمان و دیگری در بیرون و در سطح چنیش کموقیستی. بنابراین مبارزه با چپ و راست باید هم در درون و هم در بیرون از سازمان منجر شود ولی وضعیت کنونی سازمان چنان است که مبارزه علیه تفوّذ آپورتونیسم در درون سازمان در اشکال گذاشته باشد. بنظر من مبارزه علیه آپورتونیسم همانا مضمون مبارزه ایدئولوژیکی درون سازمان است که باید بر اساس مسائل هیزم چنیش و دونومنی که از حرکت جامعه ارائه میدهم باشد. بطور مشخص تر بینظر من اگون مضمون این مبارزه را یک سری اصول تشکیل می‌دهد، یعنی مباید مبارزه ایدئولوژیک حول محورهای زیر سازماندهی شود. تحلیل مرحله انقلاب، ساخت، نیروهای شرکت کننده در انقلاب، سیاست ما نسبت بطبقه کارگر، تعیین پروسه شکل گیری حزب، سیاست ما نسبت به اقشار غیرپرولتاری و تعیین شعارها در این مرحله، تحلیل از حاکمیت کنونی، و کلاه مشخص کردن مسیر عمومی تحول اقتصادی - اجتماعی ایران حداقل برای یک دوره، در این مبارزه بدنیه است که صفت بدنیها شکل گرفته و درک هر نیرو از مسائل بالا برمیگردد به بندادهای ایدئولوژیکی، مسلماً چنین برخوردی حاوی برخورد با گذشته نیز هست و باین ترتیب و از این کمال با گذشته برخورد میشود ولی هر آینه مضمون مبارزه ایدئولوژیک تا حد برخورد با مقواههای تئوریهای سه گانه مبارزه طبقاتی بلکه جایگزین اشکال دیگر چنین مبارزه ای خواهد شد، آنگاه تئوری از پرانتیک انقلابی جدا شده و بدوازالت آن مبارزه ایدئولوژیک به بحث های روشنگران خود بورزوا وی کافه نشین پدل خواهد شد، چنین درکی از مبارزه ایدئولوژیک پرولتاریائی نیست بلکه بورزا وی است. چنین درکی بطور مشخص آپورتونیستی است. درک دوم از قبول این مقاله که مبارزه ایدئولوژیک باید محور عده فعالیت سازمان پاشد میخواهد باین نتیجه برسد که گو با مبارزه ایدئولوژیک تنها چنیه فعالیت سازمان را تشکیل میدهد، این شکل دیگری از برخورد آپورتونیستی است. درک سوم دیگری نیز از مبارزه ایدئولوژیک وجود دارد که آن نیز انحرافی و غیر مارکیستی است، این درک «پیش بسوی مبارزه ایدئولوژیک» و عده بودن مبارزه ایدئولوژیک را لتها در حرف می پذیرد. و مبارزه ایدئولوژیک را در عمل عده نمیکند، میگوید باید از کارها کم کرد ولی در عمل به آن تن نمیدهد، میخواهد هر چه پیشتر نیرو و کسب کند، این گراویش معنای سیاست پرولتاریائی را درک نمیکند، از این نمونه ها فراوان داریم. باعتقد من اگر بخواهیم سه و جه مبارزه ایدئولوژیک سیاسی و تشکیلاتی را در کنار هم به پیش برمی باید مبارزه ایدئولوژیک و چه عده و دو دیگر غیر عده باشد، نه در حرف بلکه در عمل.

۴: دید بیزن چی است؟ من میگویم دیدگاه بیزن خرده بورزا بی است.  
 ۱۰: تا کجا بیزن؟ گفته های بیزن آیه نیست. در هیچ سازمانی وحدت مطلق ایدئولوژیک بوجود نخواهد آمد. این درست نیست که فکر کنیم در یک سازمان پرولتاری مبارزه ایدئولوژیک درونی از بین خواهد رفت. من با انتقاداتی اساساً تحلیل بیزن از ساخت و مرحله انقلاب و نقش پرولتاریا در انقلاب را قبول دارم، تاکیک محوری را قبول ندارم. بیزن در مورد تاکیک و سازماندهی نیروها در آن شرایط اشتباه میکند.

۷: رد کردن از چپ و رد کردن از راست یعنی چه؟ هر کدام را مشخص کن. چه نمودها و چه وضعیتی در سازمان دارد، تجلی ایدئولوژیک سیاسی آنها چیست؟  
 ۱۰: دو جریان کاملاً جدا از هم، با شعارها و تحلیل ها و کلاههای مشخص و متفاوت نمیدهد ام. میشود گفت در این مقطع در میان آنسته از رفقا که گذشته را باصطلاح رد کرده اند یک حرکت و دیدگاه واحد وجود ندارد. در این مقطع چپ و راست بهمدمیگر تبدیل میشوند. چه؟ گاهی راست هم میزند. هم چپ داشتیم و هم راست. خطوط آنها روشن نیست. یک وقتی رفقی میگوید دولت ملی است و عده زیادی می پذیرند و یا خمینی خد امیر یا لیست است در دوره ای دیگر همه آن را رد میکنند. در دوره ای عده ای ساخت و تحلیل طبقات و کلاه نوشته خط ۴ را یعنوان جوهر تفکرات ۲۱

خود قبول دارند و یا حتی در وحدت با آنها اصراراً دارند و زمانی دیگر کمتر کسی را میتوان یافت که خط ۴ و نظرات آنان را پیدا نماید. خط ها مشخص نیست، طوری نیست که بتوان آنها را کاملاً از هم تفکیک نمود و یا جایگاه آنان را نشان داد. ثبات ایدئولوژیک وجود ندارد، مثلاً زمانی مرکزیت سازمان طرح مشخصی را برای پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک می پذیرد ولی یکباره جهت خود را عوض میکند و آنرا به پاسخ دادن به اشرف میکند و یا غیره، سازمان دچار گیجی میشود.

۳: هم اکنون وابستگان جریان اپورتونيزم چپ در حوزه های پلیوم مسائل خاصی را میگوشند  
عمده کنند. ۱- مساله اپورتونيزم راست. ۲- مساله تدوین خط مشی سیاسی و در کار آینها به میهم  
گوئی و بکار بردن جملات مطلقاً ناروشش میبرانند. این ترس است، این کوشش است برای مسکوت  
گذاشتن مساله بینش گذشته و مساله خرده بورژوازی در سطح سازمان. اینها بیهیچوجه تمیغواهند  
بگویند تکلیف ایدئولوژی چه میشود، مرتباً از خط مشی بحث میکنند. مرتب در حوزه سیاست قدم  
میزنند. خیر برای من مساله از آیده و ماده، از مادر بالیسم و ایده الیسم شروع میشود. پلیوم چنانکه به این  
مسائل توجه نکند حتی نصف کار معمولی را هم انجام نداده. گذشته که مساله تاکیک نیست، مساله  
ایدئولوژیست. در بعضی مبارزه بر علیه چپ مبارزه با راست نهفته است و این بالعکس هم صادق است،  
اما اکنون درجه ای مبارزه درست با راست در درون سازمان با مبارزه با چپ پیش میرود. همانطور که  
در سطح جنبش مبارزه با راست به درجه ای کمال مبارزه با چپ میگردد، پرونگاریا در هر دو صفحه و  
همیشه پاید بجنگد. مبارزه ایدئولوژی یک ما بر سر ایدئولوژی یعنی بر سر اصل است. بعضی بر سر دیدگاه  
است، ما پاید بطور عمده در اصول یعنی در حوزه ایدئولوژی به مبارزه پردازیم و غیر آن خرده کار است.  
مبارزه در اصول میتواند هم در بافت نوشتۀ های تحلیلی عام صورت گیرد و هم در بافت تحلیل های  
مشخص از موضوعات مشخص ولی مساله اینست که مبارزه در اصول به پیش برود. در این راه سازمان  
پاید هر چه زودتر سوای تحلیل های مشخص بطور رسمی و کتبی تکلیف خود را با بینش گذشته روشن  
نماید. برای اینکه روش شود میگوییم تدوین خط مشی سیاسی پاید در مستور باشد اما هر گونه محدود  
کردن، تعیین بخشیدن به خط مشی ایدئولوژیک در این قالب انحرافی است. ما در درجه اول پاید  
تکلیف نفعه نظرهای پاسخ به اشرف را روشن کنیم و نظر سازمان را در مورد مبانی عقیدتی خودمان در  
یک نوشتۀ رسمی و لازم الاجرا برای اعضاء ارائه دهیم

۵: میگوینیم در سازمان انحراف چپ وجود عمده است، این را قبول دارم ولی در ۶ ماه گذشته  
بخصوص وقتی بررسی میگنیم، مثلاً نامه بازرگان، تأیید حزب دموکرات، یکی از گراشیهای که من  
در مورد خط ۴ به آن اشاره کرد و این گرایش که لازم نیست خط پیدا کنیم بعد آنها را بیاوریم. توقف  
در سطح کلیات و کافی دانستن جزو اشرف در نقد گذشته مسکوت گذاشتن عملی برخورد با لبیالها،  
خودش را نشان میدهد. منشاء مقداری از بحرانهاست. بطوری که در بیرون با تأیید این جریانات  
راست، باعث فقرت گرفتن اپورتونيسم چپ شده است. و در داخل سازمان این امکان را داد که بگویند  
پس پیکار هم رد کرد ولی مارکبیست - تبیین نشد و از این زاویه جلو هر نوع ردی ایستاده و رد  
کردن را متادف میداند با تفی خط پردازی. این منشاء قسمی از بحران سازمان است که باعث  
تفویت چپ هم شد. هر چند غیر عمده است، با این اپورتونيسم راست آنجا که سر میکشد پاید برخورد  
کرد یا نه؟

۶: برخورد را رفق قبول کرد اما به مشکلی؟

۷: در مورد اینکه با تکیه بر این مساله که پیکار و حزب توده هم مشی گذشته ما را رد کردند و  
این را دست آویزی جهت غیر مهم بودن مساله قلمداد میکنند این نمونه ها هم روی همان پایگاه خرده  
بورژوازی صورت میگیرد. باین دلیل که مساله رد مشی از دیدگاه اپورتونيسم راست و با جریانات  
انحرافی برای ما مطرح نیست. رد مشی گذشته از دیدگاه پردازی یعنی دیدگاهی که بطور عده  
در سازمان فعالی جریان دارد مطرح است و رد این مشی در چارچوب مبارزه با نفوذ خرده بورژوازی در  
جنیش کمونیستی و نمودهای چپ و راست آن نه بطور مجرد. فکر میکنم بر علیه هر دو این گراشیها باید  
مبارزه شود و اصولش را قبلاً توضیح دادم. سیاست تشکیلات کارگری ما را بررسی کنید، ما به قابل  
تشکیلاتی با پیکار اقدام کردیم بعضی از الگوهای تشکیلاتی آنها را گرفتیم و نوعی اکتوبریسم را در  
سیاست هسته زدند در بعضی جاهای پیاده کردیم.

۸: نمونه های آورده شده که موجود دامن زدن به بحران شده است. (مثل نامه به بازرسان...) که خرده بورژوازی چپ را نفویت میکند عملکردش از همین کانال میگذرد. نحوه برخورد ما باید چگونه باشد؟ عملاً از داخل سازمان بود. نحوه برخورد با این جریان به چه شکلی باید باشد؟ ما میگوییم کانون (ابورتوئیسم راست) در بیرون است ولی عملکردش عملاً در داخل است. پایه ایش اینکه انواع و اقسامش در خارج است.

۹: وجود جریان قادرمند خرده بورژوازی در درون سازمان پایه مؤثر واقع شدن ابورتوئیسم چپ و راست است هم راستی که از درون میجوشد و هم راستی که از بیرون مؤثر واقع میشود.

۱۰: با توجه به شناختی که از ابورتوئیسم در به روی این اعجوبه، روی هزار پاشنه میچرخد، میتوان از تظاهرات گاه و بیگاه آن را تشخیص داد و طردش کرد. من وقتی میگویم بک فدائی در رابطه با مقاصد پرولتاریاء وظیفه می پذیرفت عیقاً معتقدم. گیرم که در شیوه و عملکرد انحرافی عمل میکرد چرا که به مجرد برخورد با حقایقت قیام — که کار توده ها بود — لبیں را با تمام وجود باور کرد. زیرا قیام را باور کرد. او بشیوه و دید مارکیستی ایمان آورد. اور عمل پذیرفت. تنها مساله ای که مرا وادار میکند در این مبارزه هشدار بدhem، برخورد با ارشیه خوینی است که حاصل اثمار معتقدترین انسان دلیست به پرولتاریا است. این میراث را باید با درکی مارکیستی از گزند تپیا خورد گان چشیش کارگری حفظ کرد. یعنی نگذاشت که ابورتوئیسم راست، ایندا دفیه ای بی ارزش جلوه دهد. چشیش پرولتاری از این ارشیه، برای درفش اهتزاز یافته خود در برابر ارجاع استفاده میکند. این را در هر تحلیل با معرفتی مارکیستی نه ماده انگارانه، در خدمت پرولتاریائی سازمان فدائی قرار دهیم. توجه کنیم که حتی لبین وقتی نارومنیکها و از ارجاع تهی میسازد که بعنوان عاملی بازدارنده و پوسیده در برابر حرکت رو به رشد پرولتاریائی روسی درآمده بودند. سنج راه شده بودند. ما در این مرحله سقوط نکردیم، اگر خود زمینه سقوط خودمان را فراهم نکنیم. من معتقدم برخورد قاطع با راست و حل این تضاد اگر در سازمان کانونی نه چندان ضعیف دارد در بیرون حیطه ای وسیع حتی به بزرگهای جهان چشیش کمونیستی دارد. میتوان ابورتوئیسم چپ را که هیرنده است و در بازار خرده بورژوازی به معامله در غلطیه است در هم کویید. فراموش نکنیم اگر سازمان بخشی از چشیش کمونیستی ایران (باهمه انحرافش) است که پرولتاریائی غالب در سازمان، نایاب خطر بزرگ را در برابر خطر کوچک که باید با آن نیز شدیداً برخورد کرد، کوچک بشمارد. به هرحال بنتظر من حل این غده در گرو بلاغ و هوشیاری تاریخی پرولتاریائی پلنوم است. تا چه کنند. بهر حال آنچه در دسترس و قضاوت من است نتیجه کار این جریان راست روانه است.

۱۱: گفتی که راست در سازمان کانونی نه چندان ضعیف دارد. یعنی کانونی قوی دارد. توضیح بیشتری بدهیم.

۱۲: باید با مجموع دیدگاه گذشته برخورد کرد و تحلیلی که راهگشا باشد عنوان کرد. کانون راست اول باید مورد حمله قرار گیرد کانونی که در پرگیرنده بخشی است که در راست قرار دارد و از طریق آن چپ فرصت طلبانه را در هم کویید، از آنجاییکه حتی خود (۲) هم اشاره میکند موقعیت مادی برای کانون چپ که ضعیف شده به خارج سازمان رفته عامل راست مانند تها درون سازمان هست حتی عیقاً چشیش کمونیستی را تهدید میکند و طیف وسیعی است، سازمان آنطور که باید به آن بینانیده و فکر میکند با بخش ضعیف چپ برخوزد کردن مطرح است.

۱۳: بعد از قیام شرایط برای رشد چپ نامساعد شده است. تعابرات ابورتوئیسم راست تحت حمله به چپ خود را نشان داد از ریشه یک منشاء دارند ولی خود را بالا کشید. چهره انقلابی به خود داد تا ما این ابورتوئیسم چپ را خوب نشانیم و وحدتش را با راست نشان ندهیم زیمه دارد، که رشد کند. در همین پلنوم هم مطرح است. چون حرکت اکثریت توده های سازمان بطرف پرولتاری بوده راست توانست از اعتماد توده ها استفاده کند و خود را حایگزین کند. اگر ابورتوئیسم چپ را افشاء نکنیم و ریشه اش را که با راست دارد نشان ندهیم باز ابورتوئیسم راست میتواند رشد کند. اول باید ابورتوئیسم چپ را شناساند و تصفیه کرد و ریشه های آن را نشان داد و با ابورتوئیسم راست هم مبارزه کرد، بعد مبارزه با راست در درون سازمان عمدۀ میشود.

۳۳- آنهاست که میادقانه مینهواستند علیه چپ مبارزه کنند، از آنجا که حدود صریح‌آمشخد خط پروتکلی موجود نبوده گاه به زیر پشت رامت رفته‌اند. ما ۷۵٪ از نیروهایمان را در لرستان و ۱۵٪ در شمال به جریان اشرف داده‌ایم. این بعلت عدم موضوعگیری مشخص درمورد گذشته و عدم مبارزه با راست بوده است.

## جمعیندی بحث در مورد ریشه بحران

پس از بحثهای مفصلی که در این حوزه صورت گرفت در مجموع تمام رفای رای دهنده حوزه مسائل مورد توافق جمعی را پس از زیر به پنجم اعلام میدارند:

۱- ریشه بحران مخدوش بودن پایگاه طبقاتی سازمان و وجود جریانی خرد بورژوازی در آنست.

۲- این مساله بشکل تضاد ایدئولوژیک و سیاسی میان جریان پروتکلی و جریان خرد بورژوازی عمل میکند و بنابراین ریشه بلاواسطه بحران مخدوش بودن خط ایدئولوژیک سازمان و تضاد میان جریانات ایدئولوژی غیرپروتکلی در برایر جریان پروتکلی است.

۳- جریان خرد بورژوازی در سازمان به دو شکل ابورتویزم چپ و ابورتویزم راست عمل میکند. ابورتویزم چپ که از آغاز بر سازمان حاکم بود اکنون تا حدی از حاکمیت افتاده لیکن وجود آن هنوز بطور قدرتمند در سازمان عمل میکند. این ابورتویزم که بطور اساسی متمکی بر بیش گذشته حاکم بر سازمان است در روند حرکت سازمان و انطباق آن با خط پروتکلی مانع شده و در چارچوب سازمان فدائی وجه عمدۀ را تشکیل میدارد. ابورتویزم راست اساساً متمکی بر همان جریان خرد بورژوازی درون سازمان است و درحال رشد میباشد. کانون تور یک این جریان بطور عمدۀ خارج از سازمان قرار دارد. لیکن پخشی از بیش گذشته از جمله بیش خلقی سازمان در گذشته کانون تور یک دیگری در درون سازمان برای آن ساخته است. ابورتویزم راست بعنوان خطر جدی در جنبش کمونیستی عمل میکند و در سطح جنبش وجه عمدۀ را در مبارزه ایدئولوژیک تشکیل میدهد.

۴- خط پروتکلی سازمان از آنجا که وظیفه همسو کردن جنبش کمونیستی را بهده داشته و موظف است جنبش کمونیستی را از ابورتویزم بزاده میباید تدارک جدی برای مبارزه با این جریان دیده و در سطح چتبش به پیکاری همه جانبیه بر علیه آن نیزدازد. از آنجا که ابورتویزم چپ در این مسیر به مانع تبدیل شده نه تنها با آن به ازاء ماهیت خودش بلکه همچنین برای پیشبرد مبارزه بر علیه ابورتویزم راست نیز باید مورد حمله همه جانبیه قرار گیرد.

۵- بنابراین باید مبارزه با ابورتویزم را همه جانبی آغاز کیم و در درون سازمان بطور عمدۀ نکلیف بیش پیش را معین نمائیم و در همین روند چنی از طریق همین مبارزه با چپ ابورتویزم راست را در سطح جنبش در هم بکوییم.

۶- ابورتویزم راست حتی در پناه ابورتویزم چپ در سازمان رشد کرده است و مبرود ناخطرناک شود، این ابورتویزم دوش بدوش جریان چپ در مرکزیت سازمان نیز حضور مادی دارد. لذا عمدۀ بودن وجه چپ تنها زمانی مفهوم می‌باید که در عین حال در جهت پیکاربا راست نیز سوق داده شود. یعنی مبارزه با چپ اگر همراه با مبارزه بر علیه راست قباد سازمان را تسلیم این جریان میکند. لذا باید تحلیل همه جانبی و مبارزه همه جانبی با این نظره با قدرت آغاز گردد.

۷- پیشبرد امر فوق تنها از طریق مبارزه ایدئولوژیک فعال و سازمان یافته و زمان بندی شده مقدور است.

۸- مبارزه بر علیه ابورتویزم و مبارزه بر علیه بیش چپ روانه گذشته بطور عمدۀ در سطح ایدئولوژی و اصول باید صورت پذیرد و میس در آن دوین خط متشی همه جانبی سازمان مادیت باید. یعنی پیش از آنکه دیدگاه ایدئولوژیک سازمان تعیین نگردد مبارزه باید حول مشخص نمودن حدود ایدئولوژی صورت گیرد. اگر تحلیل مشخصی از شرایط مشخص هر طبقه میباشد اینهم میباید تکلیف اصول را نآنجا که مربوط به همان حوزه مشخص است تعیین کند.

۹- بدینهی است که مبارزه بر علیه ابورقتونیزم چپ و راست و تعیین حدود صریح‌آ مشخص ایدنولوژیک و سیاسی پرولتاریائی تنها از طریق تدوین مشی مادیت می‌باید و از آنجا که این مساله ضرور برای جنبش است باید در همه سطوح این کوشش را آغاز کنیم. اما باید در رأس این برنامه سند رسمی ایدنولوژیک سازمان را تهیه و هرچه سریعتر در سطح جامعه عرضه بداریم. مشروط کردن اعلام هویت ایدنولوژیک سازمان به جامعه به نوشته شدن جزوه‌های متعدد پیرامون ساخت وغیره موجب طولانی شدن هر چه بیشتر و سردرگمی نیروهای ما خواهد شد.

۱۰- پنجم پیش از آنکه به ثبت برنامه برای انجام اینکار پردازد باید طرح زمانی و تشکیلاتی

مشخصی برای پیشبرد این مبارزه را جمعیندی کرده و تدوین نموده و همزمان ثبت نماید.

۱۱- تعیین ارگانهای مسئول برای پیشبرد این امر بهدهد پنجم است.

